

# اتحاد مردم

ارگان اتحاد دموکراتیک مردم ایران

راه حل های مشکلات کشاورزی

هوشنگ پور کریم

صفحه ۴

آقا اجازه س...؟

محمدرضا رحیمی

صفحه ۵

## انتخابات ریاست جمهوری

سه هفته دیگر، مردم برای انتخاب نخستین رئیس قوه مجریه در جمهوری اسلامی ایران به پای صندوقهای رای خواهند رفت.

انتخاب رئیس جمهور، که اجرای قانون اساسی و تنظیم روابط قوای سه گانه کشور را برعهده دارد، امری است پر مسئولیت و دقیق، خاصه در این دوره که شیوه عمل رئیس جمهور، شبکه اداری و روابطی که به گرد او ایجاد می شود و دخالت های قانونی - یا نه چندان قانونی - که در کار قوای سه گانه می کند یا خود به نام او می کند، و حتی رفتار و گفتار خصوصی او، همه و همه می تواند سنت و سابقه ای پدید آورد و در جهت مثبت یا منفی موثر افتد، یعنی نظام نوزده حکومت ایران را - که بر حاکمیت ملت و حقوق و آزادیهای مردم استوار است - استقرار و دوام بخشد، یا آنرا به کوره راه قدرت شخصی و گروهی و واکنش های ناگزیر و کشمکش های ناگوار متعاقب آن بیندازد.

در انتخاب رئیس جمهور، همه جوانب شخصیت و سوابق عمل اجتماعی او باید سنجیده شود تا راه حتی الامکان بر همه احتمالات منفی بسته شود.

رئیس جمهور باید، در عین وفاداری به قدرت و حاکمیت مردم، کارآیی و استقامت رای و حسن تدبیر داشته باشد، تهور نکند، درنگ و شتابش به مقتضای آگاهی و سنجش امکان دسترسی به مقصود باشد، شجاعت را آنجا که لازم افتد با خونسردی و بردباری توأم کند، لجاج نورزد و ساخته های ذهنی خود را به محک تجربه بیازماید، عدالت پرور و درستکار باشد، خیر و صلاح مردم را راهنمای خود بسازد، خود را مظهر اراده ملت بداند و در وجود خود، در اندیشه ها و اعمال خود، وحدت ملی را تبلور دهد.

رئیس جمهور باید برای مردم شناخته و آزموده باشد. اما آنچه می بینیم، کسانی که خود را نامزد ریاست جمهور کرده اند یا ناشناخته اند یا اگر پیش و کم شناخته شده اند، بیشتر مجری سیاست یک حزب یا یک طبقه بوده اند. و حال آن که، در شرایط کنونی ایران، رئیس جمهور باید مرد یک سیاست مشترک و یک برنامه مشترک مدون و اعلام شده باشد تا اکثریت بزرگ مردم را پشت سر خود داشته باشد.

مردم ایران انقلاب بزرگ و خوینی را از سر می گذرانند که موج عظیم آن همچنان به پیش می رانندشان. آنان امروزه با قدمهایی می روند که از مقیاس عادی زمان بلندتر و سریع تر است. رئیس جمهور باید بتواند با قدمهای پرتوان این مردم حرکت کند. و گر نه، به قول گفتنی، کلاهش پس مگر که است.

انقلاب ایران، در این ده یازده ماهه، به انگیزش تضادهای درونی جامعه گسترش و عمقی یافته است و مسائلی را در سطح وسیع توده ها مطرح کرده است که باید بدان پاسخ عاجل داده شود. موقعیت انقلابی ایران و نیروهایی که در انقلاب ما به میدان آگاهی و عمل درآمده اند هیچ تعلل و تاخیری را تحمل نخواهند کرد. رئیس جمهور باید بتواند این نکته را درک کند و همان را بخواهد که توده های زحمتکش و محروم ایران، مستضعفان ایران، می خواهند.

ریاست جمهور مقام شامخی است. شکوه و اعتبار

مسحورکننده ای دارد. آن که به چنین مقامی دست می یابد، گویی از متن زندگی عادی به اوج افسانه پرواز می کند. به کاخ جادویی تاریخ راه می یابد و جاخوش می کند، بدترین و بی چهره ترین رئیس جمهور باز نامی و جایی در تاریخ دارد. ازین رو طبیعی است که همه بلندپروازیها و جاه طلبی ها برای رسیدن به چنین مقامی بسیج شوند و به میدان آیند. نوعی مسابقه پرتلاش و فرساینده، که اگر اشتباه نکنیم، برخی حتی پیش از پیروزی انقلاب آماده شرکت در آن می شوند. کسانی در این مسابقه نام نویسی می کردند که امروزه سخنی از ایشان در میان نیست. موج انقلاب آنها را فرو برده است. کسانی هنوز در این غلبه امواج دست و پای می زنند، اما نفس شان دیگر می برد، یا یزودی خواهد برید. آنان که ماندگارند، آنان که نفس به مقیاس توده ها دارند، کدامند؟

فهرست نامزدهایی که تاکنون پایه میدان گذاشته اند چیزی را در این باره معلوم نمی کند. هیچیک از چهره ها برجستگی خاصی ندارد. با این همه، دوسه تنی هستند که سابقه روشنی دارند و به اعتبار نیرو یا ترکیبی از نیروها که هست شان را بگیرد به پیش براند پذیرفتنی تر می نمایند. بدبختانه، جای یک ترکیب جامع و کارآمد از نیروهای زنده و پویای ملت، جای **چپه متحد خلق**، که می توانست برپایه یک برنامه مشترک نامزد یگانه ای معرفی کند و به ریاست جمهور برساند خالی مانده است. یک چنین ترکیب نیرو، با درک مقتضیات پیشرفت جامعه انقلابی ما، می توانست در راستای درست استقلال و تمامیت ارضی کشور، مبارزه پیگیر با امپریالیسم آمریکا و متحدان آن، رفع محرومیت و اعاده شخصیت انسانی توده های مستضعف، ثبات لازم را به سیاست ایران بدهد، امر بازسازی را در همه زمینه ها سامان بخشد، حافظ آزادیها و حقوق مردم باشد، مسئله ملی را در چارچوب وحدت کشور حل کند.

با این همه، جای نومیستی نیست. رهبری آزموده امام خمینی ثبات رای شان در موضع گیری خلقی و ضد امپریالیستی، و درک روشنی که از مقتضیات ایران انقلابی امروز دارند، مایه اطمینان خاطر است. بی گفت و گو، امام خمینی، در رأس توده های مستضعف، قطب نمای زندگی و حرکت ملت اند، و در انتخاب رئیس جمهور، تمایل گفته و ناگفته شان عامل تعیین کننده خواهد بود. ولی ایشان هم نمی توانند در اندیشه مداومت خطی که خود رسم کرده اند نباشند، و به این منظور، نیروی بزرگ متحدی را که ضامن تحقق این امر خواهد بود بسیج نکنند. امیدوار باشیم و منتظر بنشینیم.

\*\*\*

در انتخابات ریاست جمهور، اتحاد دموکراتیک مردم ایران نامزدی معرفی نمی کند، اما این به معنای نفی شرکت ما در انتخابات نیست. با اظهار تأسف از آن که تشکیل **چپه متحد خلق** به واقعیت نیوسته، برنامه مشترکی مدون نگشته به اطلاع مردم نرسیده است، و بنا بر این تعیین نامزد مشترک هم جز برپایه بندوبست های انتخاباتی میسر نیست، ما به بهترین و پذیرفتنی ترین نامزدی که در شرایط موجود مورد تأیید امام باشد رای خواهیم داد و به موقع خود از او نام خواهیم برد.

## پایه کشاورزی و مواد اولیه اقتصاد جهانی سرمایه داری

تضادهایی که باعث می شود، قلمرو مواد اولیه اقتصاد جهانی باختر متزلزل گردد، در مجموع تضادهای بیش از پیش پیچیده اقتصاد جهانی باختر اهمیت بسزائی کسب میکند. فروریختن پایه های استعماری امپریالیسم، تحکیم چشمگیر وابستگی مراکز صنعتی آن پس از جنگ جهانی به تهیه کنندگان مواد اولیه بی شمار و مخصوصا به منابع انرژی، کمبود شدید محصولات غذایی در بیشتر مناطق جهان سوم، نوسان بی سابقه قیمت مواد اولیه و مواد غذایی در زمان صلح بیانگر بی نظمی های جدی در سیستم تقسیم بین المللی سرمایه داری کاراست که از دیرباز بلحاظ تاریخی استقرار یافته.

تورم شتابان، رکودهای دوره ای در تولیدات صنعتی، رقابت چندملیتی ها و رقابت نیروهای امپریالیستی که در زمانهای اخیر مقیاس وسیع یافته، به روندهای بحران این سیستم شتاب ویژه ای میدهد.

بحران اقتصادی بسیار شدید ۱۹۷۵-۱۹۷۴ ناپایداری ساخت سنتی روابط اقتصادی جهانی باختر را شدت داده است. درنشریات علمی و به ویژه در تبلیغات باختر پدیده های بحران در زمینه کشاورزی و مواد اولیه اقتصاد جهانی باختر به جنبش هایی نسبت داده می شود که کشورهای در راه رشد، در سیاست و اقتصاد جهانی اعمال می کنند. درحقیقت، مبارزه دولت های نوپای ملی برای نظارت واقعی بر ثروت ها و منابع طبیعی شان و تامین حاکمیت واقعی و نوسازی بنیادی روابط بین المللی که مبتنی بر اصول امپریالیستی استثمار و نابرابری خاص نظام سرمایه داری است، در بسیاری جهات ناپایداری فزاینده نظام اقتصاد سرمایه داری را در عصر ما مشخص می دارد. اما مسئله تنها به نتایج سیاسی و اجتماعی - اقتصادی از هم پاشیدن سیستم استعماری محدود نمی شود. ریشه های این روند بسیار ژرف اند. خود شیوه تولید نظام سرمایه داری در جریان رشد خود پدید آورنده مسایل اقتصادی و بسیار حاد بین المللی است که امروز با آن دست بگریبان است.

بقیه در صفحه ۳

### سیاوش کسرابی

### پیچان

### تفسیری بر یک شعر نیما

صفحه ۶

کمیتن و احزاب کمونیست در شرق بشکل کارآیی به تاسیس جنبه متحد ضد امپریالیستی از طریق همکاری بانبرو- های بورژوا-دموکراتیک در شرایط حفظ استقلال عناصر کمونیست یاری رسانده اند. در تزه های کنکره دوم کمیتن در رابطه با این نیروها، بجای واژه «بورژوا-دموکراتیک» واژه «ملی - انقلابی» بکار برده شد، که گامی به پیش بر اساس این تئوری بود. لنین از موضع تسلیم طلبانه بخشی از بورژوازی در کشورهای تحت سلطه آگاه بود، ولی عقیده داشت که روح انقلابی واقعی در بخشی از نیروهای غیر پرولتری وجود دارد که باید از آن پشتیبانی کرد و این پشتیبانی شرط ضرور برای اتحاد کمونیستها با جنبش های رهایی بخش بورژوا-دموکراتیک است.

این عقیده لنین، که در عصر انقلابات سوسیالیستی امکانات واقعی برای آغاز اقدامات انقلابی مشترک جنبش رهایی بخش با کشورهای که در آنها پرولتاریا پیروز شده و جنبش کارگری کمونیستی کشورها سرمایه داری، فراهم شده، اهمیت تئوریک و عملی فوق العاده ای دارد.

بقیه در صفحه ۲

احتمال یک انقلاب مسالمت آمیز را پیش بینی کرد.

سال ۱۹۱۷، بلشویکها به رهبری لنین دوباره مسئله تحول مسالمت جویانه انقلاب را مطرح کردند. لنین به این نکته توجه بیشتری معطوف داشت، گرچه وی معتقد بود که در اوضاع آن دوران چنین رویدادی سخت نادر خواهد بود. در نتیجه شرایط تازه ای که هم اکنون شکل گرفته است، جنبش کمونیستی بین المللی اعتقاد دارد که این رویداد امروزه محتمل تر است. در شیلی، متعاقب پیروزی جنبه متحد خلق در انتخابات ریاست جمهوری سال ۱۹۷۰،

بقیه در صفحه ۷

از: لویی کورولان ترجمه: م. فاضلی

### تجربه شیلی

یازده سال پس از آنکه انقلاب کوبا مردم را به قدرت رساند، انقلابی بوسیله مردم شیلی با کسب بخشی از قدرت سیاسی انجام گرفت. این بخش قدرت برای سه سال در اختیار حکومت متحد خلق قرار داشت؛ حکومتی که تغییرات ساختاری بنیادی یک انقلاب ضد امپریالیستی و ضد الیکارشی با چشم اندازی سوسیالیستی را به ثمر رساند. در سراسر جهان نسبت به دگرگونی هایی که در این دوران انجام پذیرفت، بویژه نسبت

۱. پویا

برخی مسائل تئوریک درباره جبهه متحد ضد امپریالیستی «بخش دوم»



# تجربه شیلی

بقیه از صفحه ۱

بنظر میرسد که این احتمال مبدل به واقعیت گردیده است. در کشور ما احتمال واقعی چنین تحولی با یک تجربه سه ساله دوام آورد، در حالیکه در مورد دیگر انقلابهایی که گذاری مسالمت آمیز در پیش گرفته بودند روند کوتاه بود، و یا اینکه در شرایط معینی درست پس از شکست فاشیسم تحقق یافته بود.

درست است که انقلاب شیلی در هم شکسته شد، اما چنین شکستی این فرض را باطل نمیکند که در کشورهای دیگر، یا حتی در خود شیلی، طبقه کارگر و متحدان آن قادر خواهند بود که قدرت سیاسی را تصاحب کنند و انقلاب خود را بدون توسل به اسلحه به انجام رسانند.

از اینروست که انقلابیها در بسیاری از کشورهای جهان تجربه شیلی را از نزدیک مطالعه میکنند. مابنوبه خود وظیفه خود میدانیم که نتایج اساسی تمامی تحول روند انقلابی را، که بنحوی موفقیت آمیز و برای مدتی نسبتاً طولانی به پیش بردیم، ترسیم کنیم و علت شکست را تحلیل نماییم.

مردم شیلی بخشی از قدرت دولتی را بدست آوردند. آنها بجای یک اکثریت مستحکم در پارلمان، آنچنان که بعنوان مثال در اتریش مجمع احزاب کمونیستی و کارگری بهنگام بیان ترگذار مسالمت آمیز انقلاب ارائه شده است، مقام ریاست جمهوری را در وجود سالوادور آلنده در اختیار گرفتند. گرچه من کماکان کاملاً به اهمیت و اعتبار آن اظهاریه اعتقاد دارم، با اینهمه تنها برای تاکید بر واقعیت که از هر تزی غنی تر و متنوع تر است - هر چند این ترزاها بتوانند اساساً درست باشند و برای تاکید بر گونه گونی اشکال، شیوه ها و راههای انقلاب، امری که لنین در سراسر زندگانی خود برای نمایاندن عرصه وسیع آموزش مارکسیستی از آن سخن گفت، به یاد آوری آن می پردازم.

اما تجربه شیلی اساساً متشکل از چیزهای دیگری است. اکنون مسلم شده است که طبقه کارگر قادر است که انقلاب را از راهی به ثمر رساند، نبرد طبقاتی را تکمیل و ارتقاء بخشد، آتش نبرد را بر روی دشمنان عمده تمرکز دهد، و به شتاب گرفتن دگرگونیهایی که در جامعه صورت می گیرند کمک نماید، و در نتیجه اکثریت مردم را بدور خود گرد آورد و چنان موازنه ای از قوا بوجود آورد که او را قادر به شکست ارتجاع و بستن دستهای آن نماید.

پلنوم کمیته مرکزی حزب ما در اگوست ۱۹۷۷ بدین نتیجه رسید: تجربه شیلی این نکته را تصدیق می کند که پاسخ به این سؤال که «پیروز کیست و مغلوب کدامست» بیش از هر چیز بدان بستگی دارد که چه کسی در منزوی ساختن دیگری از توده های مردم موفق است، و این که در مرحله نهایی چه کسی موجبات قدرتمندتر بودن را برای خود فراهم می سازد: طبقه کارگر و متحدان آن یا ارتجاع و متحدانش. همه مسایل انقلاب شیلی، چه آنها که حل شدند و چه آنها که لاینحل باقی ماندند، به این سؤال بستگی داشت.

طبقه کارگر و متحدان آن، یعنی جبهه متحد خلق، با احراز از مقام ریاست جمهوری در

انتخابات ۱۹۷۰، هنگامی که اکثریت و تنها یک اکثریت نسبی را بدست آوردند، نخستین گام بسوی قدرت را برداشتند. واقعیت این است که سالوادور آلنده تنها ۳۶٫۳ درصد آراء را که به نسبت از درصد دو کاندیدای دیگر بیشتر بود احراز کرد. این فی نفسه مساله بدست آوردن مقام ریاست جمهوری را حل نمی کرد. یکی به این دلیل که در شرایطی که هیچ یک از کاندیداها از عهده کسب اکثریت مطلق بر نمی آمدند، اخذ تصمیم نهایی با پارلمان بود. دوم این که (و این مهمترین نکته است) رقم ۳۶ در صد نشان داد که طبقه کارگر و متحدانش ناگزیر می باشند که بخشهای اجتماعی تازه ای را جلب کنند و چارچوب ائتلاف خود را برای جذب نیروهای دیگری وسعت بخشند تا کاندیدای آنها امکان آن بیابند که مقام ریاست جمهوری را تصاحب کند و دگرگونیهایی را که در برنامه جبهه متحد خلق ترسیم شده بود به واقعیت برساند. این امر هنگامی که فاش گردید امپریالیسم و ارتجاع شیلی در صددند تا مانع ریاست جمهوری سالوادور آلنده شوند مبدل به نیازی اضطراری گشت.

این نکته بر تمام احزاب متحد خلق روشن بود و همه آغاز به فعالیت های لازم کردند. توده های کارگر و دیگر مردم به خیابانها هجوم آوردند. در همه جا کوشش بعمل آمد تا با محافل دموکراتیکی که گرچه به آلنده رای نداده بودند با اینهمه آماده پذیرش پیروزی وی بودند ارتباط و تفاهم متقابل ایجاد شود. این محافل با ملاحظات مختلفی برانگیخته شده بودند: بعضی از سنت پشتیبانی از مردی که اکثریت را بدست آورده بود پیروی می کردند، دیگران از مردم که حاضر به دست دادن پیرویشان نبودند بیم داشتند؛ اما بیشتر آنها برنامه جبهه متحد خلق را مطابق میل خود یافتند و آلنده را به کاندیداهای نیروهای راست، که دوم شده بودند، ترجیح می دادند.

در نتیجه اکثریت نسبی عملاً به یک اکثریت مطلق تبدیل گردید. موازنه قوا به نفع اتحاد خلق چرخش یافت و مانع از آن شد که دست راستی های منزوی شده انقلاب را در نقطه خفه کنند. حمله متقابل آنها در شکل نظامی خود عمدتاً بدین دلیل شکست خورد که نیروهای راست از نظر سیاسی مغلوب شده بودند.

گزارش پلنوم حزب ما (در اگوست) چنین می گوید: پیروزیهایی که ظرف شصت روز، از هنگام انتخابات ریاست جمهوری تا قبول ریاست جمهوری از جانب آلنده بدست آمد، و همچنین موفقیتهایی که در خلال تمامی دوران یکساله نخست کسب گردید، از یکسو مدیون حمایت وسیع ملی از هدفهای فوری جنبش خلقی، اجتماع توده ها برای نیل به این هدفها، استحکام و یکپارچگی جبهه متحد خلق در موضوعات اساسی در آن دوران بود، و از سوی دیگر مرهون این واقعیت بود که اتحاد خلق در جستجوی سازشها و موافقتهای لازم با دیگر نیروها برآمد و به آنها دست یافت. چنین موافقتهایی با دموکرات مسیحیها بدست آمد. یکی از نخستین توافقیها مربوط به تضمین مواد قانون اساسی بود. سپس توافقی درباره یک تغییر بنیادی در

ارتباط با ملی کردن معادن عمده مس حاصل گردید. پارهای از چپروها در داخل و خارج موضعی دگماتیکی و حتی ضد کمونیستی گرفتند و احتمال پیروزی مردم شیلی را بدون توسل به اسلحه اساساً منتفی دانستند. دیگران چنین برداشت کردند که پیروزی ما در نتیجه اشتباه راست در ارائه کاندیدای مستقل خود برای انتخابات ریاست جمهوری ۱۹۷۰ بوده است، - اشتباهی که آنها بسال ۱۹۶۴ نکرده بودند. حقیقت این است که پیروزی خلقی سال ۱۹۷۰ از نبرد سیاسی طولانی و گسترده برای وحدت طبقه کارگر، برای تفاهم متقابل میان سوسیالیستها و کمونیستها، برای وحدت احزاب خلقی و فعالیت متحد وسیع ترین محافل دموکراتیک ناشی می شد. پیروزی همچنین مدیون مبارزه سیاسی و ایدئولوژیک بر ضد گرایشهای «چپ» و راست در جنبش خلق، درک صحیح و تعریف سرشت انقلاب شیلی و مراحل آن، فرمولبندی دقیق هدفهای برنامه، و تشخیص هویت دشمنان عمده و شناخت تضادهای اصلی و فرعی در جامعه شیلی بود.

تغییر در تناسب قوا بدنبال انتخاب آلنده تا حدود وسیعی از یک نبرد مداوم و گسترده، که نه تنها به وحدت وسیع ترین بخشهای مردم به گرد اتحاد خلق بلکه به نزدیک ساختن آن به دیگر نیروهای اجتماعی و سیاسی مدد رسانده بود، مایه می گرفت. دموکراتهای شیلی (مانند اتحاد خلق) طی کارزار انتخاباتی هدفهای مهمی نظیر ملی کردن منابع عمده مس و تکمیل اصلاحات ارضی را پیش کشیده بودند. بسیاری از دموکرات مسیحیها نیز در چارچوب تجربه خودشان به ضرورت دگرگونیهای ریشه ای اعتقاد داشتند.

کاندیدای آنها رادمیرو تومیک (Radmiro Tomic) حتی اعلام داشت که سرمایه داری فاقد صلاحیت حل مشکلات کشور است. (۲) یا چنین وضعی برای اتحاد خلق و دموکرات مسیحیها امکان پذیر گردید که پس از انتخابات به توافق برسند. تفاهم متقابل را در وسیع ترین محافل دموکراتیک پایه گذارند و موازنه قوا را در جهت منافع مردم دگرگون سازند.

طبقه کارگر و مردم بسختی کار کردند، ابتکارهای خلاق بکار بردند و به مبارزه ای فداکارانه برای توفیق حکومت خلق و اجرای برنامه آن دست یازیدند. توده های کارگر، جوانان، زنان و روشنفکران در تلاشهای حرفه ای خود، در سازماندهی نظم نو، در توزیع غذا، که در آن هنگام دچار کمبود بود، و در ستیز با هجوم ارتجاع فحشی قهرمانانه ایفا کردند. یکبار دیگر انقلاب نشان داد که چگونه به رهاساختن ذخایر عظیم انرژی خلاق کمک می نماید، و نیز نشان داد که مردم قادر به خطرترین اقدامات برای یک آینده بهتر می باشند.

همه می دانند که هر انقلابی با خطر ضد انقلاب و کوششهای آن برای جبران شکست خود روبرو است؛ بویژه آنگاه که انقلابیها ابتکار عمل را از دست بدهند، آنگاه که انقلاب از پیشروی باز ایستد و به موضعی

دفاعی گرفتار آید، و هنگامیکه تناسب قوا در راستای منافع دشمنان انقلاب دگرگون شود. در شیلی این امر پس از چرخش های مثبت در جنبش خلق و تغییرات وسیع دموکراتیک، پس از یک دوران موفقیت و پیشرفت - در دوره ای که سیاست حکومت خلق پر خوردار از پشتیبانی قابل ملاحظه توده ها بود - روی داد. موقعیت تحت تأثیر عوامل متعددی دگرگون گردید. بعضی از این عوامل - مانند نرخ فوق العاده زیاد کالاهای وارداتی و سقوط قابل توجه حجم و قیمت صادرات - خارج از کنترل حکومت خلق بودند. این عوامل و بویژه برنامه های دشمن که هنوز نهایت کوشش خود را بکار می برد بنحوی عینی سخت فرساینده بودند. اما مساله اساسی برای ما انقلابیها این است که دلایل ریشه دار شکست مردم را تحلیل کنیم و اشتباهات خود را که به امپریالیسم و ارتجاع امکان داد به هدفهایشان برسند مورد مطالعه قرار دهیم.

اتحاد خلق در آن هنگام - همچنان که امروز - نیروهایی را در صف خود جای میداد که در ماهیت اجتماعیشان متفاوت بودند و ایدئولوژیهای گوناگون داشتند: مارکسیستها، خردگرایان و مسیحیها. این یک عامل مثبت بوده است و هم اکنون نیز چنین است. و بازتاب ائتلاف وسیعی است که برگرد طبقه کارگر صورت گرفته است. قدرت مردم در وحدت چنین ائتلافی نهفته است. اما این وحدت برای اینکه مستحکم باشد باید بر یک برنامه مشترک و همچنین رهبری سیاسی واحد و صحیح، که رهبری طبقه کارگر اساسی ترین صورت آن است، استوار باشد، تا آنجا که یک چنین رهبری تامین بود، و تا آنجا که مبارزهای قاطع برای تحقق برنامه انجام می گرفت همه چیز مجموعاً خوب پیش می رفت. از زمانی که این الزامها تنها به شکلی نیمه تمام برآورده شدند، همه چیز آغاز به از هم پاشیدن کرد.

ما شرکت کنندگان در جنبش خلق با یکدیگر در تمامی امور توافق نداشتیم. همزمان با آغاز مشکلات برای انقلاب، وحدت برنامه و عمل مبدل به امری بیش از پیش حیاتی گردید. اما این دقیقاً هنگامی بود که اختلافات روبه حدت گذارد. درون جبهه متحد خلق، اختلافات بر روی یک سلسله مسایل آغاز به رشد کرد و این درگیریها سیاست وحدت تمامی مردم حول طبقه کارگر را به مخاطره افکند. نتیجه این که نیروی واقعی روند نادیده گرفته شد، برنامه تدریجاً برای خود را از دست داد. بجای یکبار گرفتن همه نیروهای جبهه خلق در جهت وارد آوردن ضربه قطعی به امپریالیسم، انحصارها، والیکارشی مالکان، نبردی بر ضد قشرهای متوسط آغاز گردید. قشرهایی که ما بخشی از آنها را بسوی خود جلب کرده بودیم، و بخش دیگر را در مرحله آغازین خنثی کرده بودیم. ارتجاع زمانی قادر به افزایش هجوم خود گردید که - عمدتاً بنا به اشتباهات رهبری سیاسی - از عهده خروج از انزوایش برآمد و همراه با این قشرهای متوسط جبهه ای را برپا داشت و نفوذ خود را حتی به گروههایی از طبقه کارگر گسترش داد. همه نتوانستند دریابند که قدرت حکومت و اتحاد خلق در این

# جبهه متحد ضد امپریالیستی

بقیه از صفحه ۱

فراخوان لنین برای پشتیبانی از جنبشهای رهایی بخش بورژوا-دموکراتیک در کشورهای تحت ستم با مخالفت کسانی روبرو شد که عقیده داشتند توان (پتانسیل) انقلابی جنبش رهایی بخش ملی به اتمام رسیده است. برای نمونه، در پیش نویس اولیه ترزا درباره مسایل ملی و مستعمراتی که ی. پروبروژانسکی در ژوئن ۱۹۲۰ برای لنین فرستاد، اشتباهات اساسی وجود داشت. پروبروژانسکی، با بهره گیری از نظریات تروتسکی مدعی شد که «اشتباه خواهد بود اگر اهمیت انقلابی قیام های ملی در مستعمرات را بیش از اندازه ارزیابی کنیم»، و سپس استدلال می کرد که جنبش رهایی بخش ملی خلقهای تحت ستم فاقد دورنمای انقلابی است. پروبروژانسکی نوشت، در کشورهای از لحاظ اقتصادی عقب مانده «بورژوازی تجاری و قشر بالایی روشنفکران می کوشند مساله ملی را تقریباً بهمان ترتیب حل کنند که در نوزده شکل بندی دولت های ملی-بورژوازی حل شد و بدین ترتیب ... به نمایندگان ناسیونالیسم منحط تبدیل می شوند که محکوم به مرگ است....»

طبیعی است که، نتیجه گیریهای عملی پروبروژانسکی برای امر تشکیل جبهه متحد ضد امپریالیستی زیان آور بود. پروبروژانسکی عقیده داشت، پرولتاریای جمهوری های شوروی باید بمثابه «گورکن ناسیونالیسم» در کشورهای عقب مانده عمل کند. لنین و کمیترن با چنین نظریاتی مخالف بودند و پیشنهاد می کردند با توجه به شرایط موجود «در شرق انقلابی و ناسیونالیست»، باید مبارزه رهایی بخش خلقهای تحت ستم را به مجرای لنین و کمیترن با چنین نظریاتی مخالف بودند و پیشنهاد می کردند با توجه به شرایط موجود «در شرق انقلابی و ناسیونالیست»، باید مبارزه رهایی بخش خلقهای تحت ستم را به مجرای ضد امپریالیستی هدایت کرد و خصلت قاطع تری بدان بخشید.

کمیترن با بهره گیری از رهنمود لنین، یکی از وظایف اصلی کمیترن ها را در راه ایجاد جبهه متحد ضد امپریالیستی تاسیس سازمان های توده ای ملی-انقلابی غیر حزبی تعیین کرد. لنین عقیده داشت، وظیفه احزاب کمونیست و عناصری که تشکیل چنین احزابی را تدارک می بینند، همین کار است و تاکید می کرد که کمونیستها باید بدون تأخیر به این وظیفه بپردازند. (۱) ولی نباید انتظار داشت که «هسته های کمونیستی» در سازمانهای «غیر حزبی» ملی-انقلابی این سازمانها را به سازمان های کمونیستی تبدیل کنند، بلکه هدف انقلابی تر کردن این سازمانها با تحکیم پیشاهنگ کمونیست است.

لنین عقیده داشت کمونیست های شرق با همان وظایفی روبرو هستند که حزب بلشویک زمانیکه مردم روسیه را زیر درفش پرولتاریا گرد آورد، روبرو بود. آنها باید توده های زحمتکش کشورهای عقب مانده را برای مبارزه با امپریالیسم و ستم قرون وسطایی بگرد پرولتاریای جهانی جمع کنند. لنین این نظریات خود را در کنگره سوم کمیترن و ترزهای آن «وضع جهانی و وظایف ما» بسط داد. (۲)

کوششهای لنین در رابطه با تئوری انقلابات ملی-مستعمراتی سبب شد که جنبش کمونیستی جهانی خط مشی سیاسی واحدی در این رابطه اتخاذ کند. خط مشی ایجاد جبهه متحد کارگران در غرب و کوشش در راه تشکیل جبهه متحد ضد امپریالیستی در شرق پیوند تنگاتنگی با یکدیگر دارند و مکمل هم می باشند. این تئوری در کنگره چهارم کمیترن بشکل دقیقی فرمول بندی شد. این دو پدیده جوانب متفاوت یک مشی می باشند که با کار بست آن سرکردگی (هژمونی) پرولتاریا و نقش رهبری حزب پیشاهنگ آن از طریق مبارزه پیگیر و روزمره در چارچوب جبهه متحد، تأمین می شود. در این رابطه باید یادآور شویم که بنا به این تئوری لنینی تأمین سرکردگی (هژمونی) طبقه کارگر شرط اولیه تاسیس چنین جبهه ای نیست.

کنگره چهارم بر اساس آموزش لنین سندی با عنوان «مساله شرق» ترزاها تصویب کرد، که دارای اهمیت تاریخی بزرگی است. در این سند به اصول جبهه متحد موافق شرایط کشورهای مستعمره و نیمه مستعمره شکل مشخص (کنکرت) بقیه در صفحه ۵

واقعیت نهفته است که این اتحاد کمونیست شیلی است که مانند برنامه مستقل خودش، یعنی یک مبنای استراتژیک برای رهبری سیاسی صحیح را دارد. هنگامی که این خط درست پیروز گردید، آزادی وی انجامید.

۲- (یادداشت مترجم) - حزب دموکرات مسیحی که بحران و گسترش جنبش را دریافته بود، در انتخابات ۱۹۷۰ یکی از رادیکال ترین افراد خود - یعنی رادمیرو تومیک - را کاندیدای مقام ریاست جمهوری کرد، تومیک در کارزار انتخاباتی خود از ملی کردن وسیع و فوری منابع مس، و اتخاذ سیاستی قاطع و غیر سرمایه داری پشتیبانی کرد. اما نیاز به دگرگونی

۱ - این مقاله نخستین بار در (World Marxist Review)، ژانویه ۱۹۷۸، بچاپ رسید. پیروز سازد. ادامه دارد



## تولید مواد اولیه و صنعت تبدیل مواد

در مقیاسی که اقتصاد جهانی سرمایه‌داری گسترش می‌یافت، بین‌المللی شدن قلمرو آن برای فراهم کردن مواد اولیه توسعه می‌یافت و نیازهای مراکز صنعتی به صادرات و واردات مواد اولیه بی‌چون و چرا فزونی می‌گرفت. پس از جنگ دوم جهانی، این گرایش مشخصه‌ها ی‌ویژه گوناگونی کسب کرد که در جای خود باید آن‌را نتیجه روند گسترش بی‌سابقه و شدیداً متضاد شاخه‌های کلیدی تولید صنعتی کشورهای پیشرفته باختر و در راه رشد دانست.

تغییرات ژرف در ساختار تبدیل مواد روی سایر شاخه‌های تولید مادی اثر نهاده و موجب شده است که قبل از هر چیز آهنک رشد در تمامی بنیاد مواد اولیه بطور نسبی کند گردد و گرایش‌های متعددی در زمینه گسترش کشاورزی و صنایع معدنی بوجود آید. (جدول شماره ۱)

تولید مواد اولیه و کالاهای اساسی کشاورزی در کشورهای غیرسوسیالیست در طی سال‌های مورد بحث ۱۹۱۵ تا ۱۹۲۰ باز فزونی یافته است. هرچند این افزایش بطور متوسط بالاتر از پیش از جنگ است، اما به شدت خصوصیتی بی‌قاعده و ناپایگیز دارد. چنانکه از نیمه اول سال‌های پنجاه تا آغاز سال‌های شصت، میزان فزونی آن خیلی پایین‌تر از سطح رشد جمعیت بود. در صورتی که در مجموع در طی دهه‌های مورد نظر این فزاینده کمی بالاتر از سطح یادشده است. از ۱۹۶۳ تا ۱۹۷۳ رشد متوسط سالیانه تولید کشاورزی و مواد اولیه نسبت به هر فرد ار. درصد در مقابل ۳٫۴ درصد برای صنعت مواد بوده است.

## جدول شماره ۱

پویایی تولید مواد اولیه و محصولات کشاورزی و کالاهای صنعت تبدیل مواد در اقتصاد جهانی سرمایه‌داری

شاخص‌های	۱۹۵۳	۱۹۶۳	۱۹۷۴	۱۹۷۴
تولید مواد اولیه و محصولات کشاورزی.....	۱۴۵	۱۱۵	۱۲۹	۲۱۵
<b>تولید کالاهای صنعت</b>				
تبدیل مواد.....	۲۰۷	۱۶۱	۱۸۳	۶۱۰
رشد جمعیت	۱۲۱	۱۲۲	۱۲۷	۱۸۷
<b>آهنک‌های متوسط سالیانه</b>				
تولید مواد اولیه و محصولات کشاورزی.....	۲/۵	۱/۴	۲/۳	۲/۱
<b>تولید کالاهای صنعت</b>				
تبدیل مواد.....	۴/۹۵	۴/۹	۵/۶	۵/۱۵
رشد جمعیت.....	۱/۲۵	۲/۰	۲/۲	۱/۷۵

۱- مبنای محاسبه و ارزیابی

فعل و انفعالات مورد بحث باعث گردید که نقش مواد اولیه و محصولات کشاورزی در تولید کل محصول اجتماعی اقتصاد جهانی سرمایه‌داری تضعیف گردد. اگر در آستانه جنگ سهم مواد و فرآورده‌های یادشده در محصول ناخالص داخلی تمام کشورهای دنیای سرمایه‌داری ۸۱٫۶ درصد پایین‌تر از سهم صنعت تبدیل مواد بوده مقارن اواسط سال‌های هفتاد این نسبت ۱۰۳٫۲ بوده است.

این واقعیت نشان می‌دهد که چگونه در یک دوره تاریخی بسیار کوتاه در تولید مادی اقتصاد جهانی سرمایه‌داری نوسازی اساسی صورت گرفته است. این داده‌ها هنوز مستلزم تحلیل بسیار ژرف‌اند، مخصوصاً اگر در نظر گیریم که تشدید ناگهانی پدیده‌های بحران در اقتصاد جهانی سرمایه‌داری در سال‌های اخیر بوجهی تلاش‌های نظام سرمایه‌داری انحصارگر دولتی را در حل مسایل بسیار حاد اقتصادی و اجتماعی که خود موجب آن است، نشان می‌دهد و نابسامانی و بحران فزاینده در روابط اقتصادی دولتهای پیشرفته سرمایه‌داری و کشورهای در راه رشد را عیان می‌سازد.

این وقایع خصلت درست و موجه مبارزه اغلب کشورهای در راه رشد را برای پی‌افکندن سریع پایه‌های صنعتی اقتصاد ملی‌شان نمایان می‌سازد. کشورهای مذکور تنها با بی‌ریزی چنین صنعتی می‌توانند با استعمارگران نو به مقابله برخیزند و خود را از حلقه کشورهای تولید کننده مواد اولیه و محصولات کشاورزی که باعث وابستگی ابدی‌شان به سیستم اقتصادی سرمایه‌داری می‌گردد و اره‌اند. بدیهی است که کشورهای رهایی یافته با استفاده از تناسب کنونی نیروها در سطح جهانی می‌توانند در مقابل امرونی‌های امپریالیستی مقاومت نمایند و خواستار استقرار روابط اقتصادی عادلانه و مبتنی بر برابری حقوق باشند.

به یقین تولید مواد اولیه و محصولات کشاورزی در قلمرو پیشین مستعمراتی اقتصاد جهانی سرمایه‌داری در رقم‌های مطلق فزونی خواهد یافت.

طبق همه احتمالات، آهنک‌های رشد مواد یاد شده که در عین حال بطور منطقی از پیشرفت صنعت تبدیل مواد عقب می‌ماند، در آینده قابل پیش‌بینی اندکی از میزان رشد جمعیت پیشی خواهد گرفت. این گرایش، روند کاهش نسبی نقش مواد اولیه را در تولید مادی که برای رشد نیروهای مولده امری طبیعی است، منعکس می‌سازد.

انگلس با گسترش اصل مارکس درباره گرایش به پایین آمدن نرخ سود تصریح می‌کند: «سهم ارزشی که از مواد اولیه و کمکی حاصل می‌شود، ضرورتاً باید با (افزایش) بهره‌وری کار کاهش یابد...» (۱)

درصد افزایش تولید مواد اولیه و محصولات کشاورزی در سال‌های شصت و آغاز سال‌های هفتاد بطور متوسط برابر با ۲۹ درصد افزایش تولید در صنعت تبدیل بود. به عقیده ما، این رابطه، در عین نشان دادن گرایش‌های عینی، امکان این گمان زنی‌ها را می‌دهد که در حدود آغاز سال‌های هشتاد کالاهای گروه دوم حداقل به میزان چهار برابر گروه نخست (به ارزشی که بر اساس قیمت‌های حساب شده) خواهد رسید. این گمان‌زنی بارشد تولید صنعتی محصولات مصنوعی جانشین قوت و اعتبار می‌یابد.

در عین حال تحلیل گرایش‌های آتی رشد اقتصاد جهانی نشان می‌دهد که میزان تقاضا نسبت به مواد اولیه و موادی که منابع آن‌ها نامحدود نیستند، مدام افزایش می‌یابد. این امر موجب می‌شود که مبارزه امپریالیستی سرسختانه‌ای به منظور انحصاری کردن و تقسیم دوباره منابع این مواد درگیر شود؛ مبارزه‌ای که یکی از نتایج آن در سال‌های اخیر تشدید بی‌سابقه مسایلی است که در حوض و حوش مواد اولیه و محصولات کشاورزی در اقتصاد جهانی نظام سرمایه‌داری جریان دارد.

مهم‌ترین حجم تولید جهانی مواد اولیه تجاری به کشاورزی تعلق دارد. طبق آمار سازمان ملل متحد در پایان سال‌های پنجاه، محصولات کشاورزی بیش از چهار پنجم (که ۳۴ آن مواد غذایی است) و فرآورده‌های صنایع معدنی کمتر از یک پنجم مجموع این محصولات (۱۷ درصد در ۱۹۵۸) را تشکیل می‌دهند.

باختر از ۱۹۳۸ تا ۱۹۷۴ در مجموع به نسبت ۳۷٪ نفت و گاز ۸۶٪ افزایش یافته است. تحلیل رشد اقتصادی دوران پس از جنگ ممالک صنعتی سرمایه‌داری و کشورهای جهان سوم مارا به این نتیجه می‌رساند که نقش مواد اولیه معدنی در دنیای غیرسوسیالیست ناگزیر فزونی خواهد یافت.

در دهه‌های اخیر در توزیع تولید صنعتی استخراج بین دو گروه از کشورهای وابسته به اقتصاد جهانی سرمایه‌داری تغییرات مهمی روی داده است (جدول شماره ۲)

قبل از هر چیز، عدم تناسب در تولید مواد اولیه معدنی به شدت فزونی یافته است. در آستانه جنگ دوم جهانی، تولید این مواد به میزان و حتی بیشتر در آمریکای شمالی و اروپای باختری متمرکز بود. به بیان دیگر صنعت تبدیل مواد و صنعت انرژی کشورهای پیشرفته سرمایه‌داری به ویژه به مواد اولیه‌ای تکیه داشت که در مراکز صنعتی آنها تولید می‌شد. اما در طی جنگ دوم جهانی و در سال‌های نخست پس از جنگ نقش سرزمین‌های پیرامون برای تهیه این مواد فزونی می‌گیرد. چنانکه از ۱۹۳۸ تا ۱۹۵۳ کمیت و حجم مواد اولیه معدنی استخراجی در این کشورها بیش از ۲۳٪ افزایش یافت؛ در صورتی که فزونی آنها در کشورهای پیشرفته سرمایه‌داری به مقیاس یک بر ده بود. از آن پس، این گرایش شدت فراوانی یافت. از ۱۹۵۳ تا ۱۹۷۴ افزایش متوسط سالیانه تولید صنعت استخراج در کشورهای جهان سوم ۸٫۴ درصد و در مراکز صنعتی سرمایه‌داری ۲٫۱ درصد بود.

بدین شکل رفته رفته سهم کشورهای در راه رشد در استخراج کل مواد اولیه معدنی جهان غیرسوسیالیست به میزان ۲۶٫۵٪ افزایش یافت و از ۱۷ درصد در ۱۹۳۸ به ۴۵ درصد در ۱۹۷۴ رسید. البته بخشی از مواد اولیه بوسیله کشورهای در راه رشد برای رفع نیازهای ویژه‌شان مصرف رسیده است، ولی سهم عمده این تولید همواره برای صادر کردن به کشورهای پیشرفته سرمایه‌داری اختصاص داشته است.

این داوری کاملاً بجاست که مراکز صنعتی باختر، حتی در صورت پایین آمدن نسبی سهم صنعت استخراج در حجم تولید صنعتی جهان غیرسوسیالیست (از ۱۳ درصد در ۱۹۳۸ به ۶٫۷ درصد در ۱۹۷۴)، بیش از پیش به مواد معدنی کشورهای جهان سوم نیازمند خواهند بود. به ویژه این که در کشورهای پیشرفته سرمایه‌داری تعدادی از مواد اولیه سهل‌الوصول بپایان رسیده ولی در آسیا، آفریقا و آمریکای لاتین مواد زیرزمینی قابل ملاحظه‌ای وجود دارد که از لحاظ اقتصادی بسیار سودآورند. بر این اساس، می‌توان پیش‌بینی کرد که در اواسط سال‌های هشتاد، سهم جهان سوم در صنعت استخراج اقتصاد جهانی سرمایه‌داری به میزان ۳٪ خواهد رسید.

این روند باروشنی ویژه‌ای در بخش استخراج نفت و گاز پدیدار شده که در ۱۹۷۴ بیش از ۵۵ درصد حجم تولید صنعت استخراج جهان را تشکیل می‌داد. تولید نفت و گاز که به نسبت ۴٫۲ درصد در کشورهای پیشرفته صنعتی و ۲۶ درصد در کشورهای نوپای ملی رشد یافته، از ۱۹۳۸ به میزان ۸۷٪ افزایش یافته است. ارقام زیر گویایی ویژه‌ای دارد: در پایان سال‌های سی تقریباً چهار پنجم نفت و گاز در کشورهای گروه نخست، بطور عمده در ایالات متحده استخراج می‌شد، حال آنکه سهم این گروه در اواسط سال‌های ۷۰ از دینجم بیشتر نبود.

امکانات مراکز صنعتی کشورهای پیشرفته سرمایه‌داری در تهیه مواد مورد نیاز با وسایل خاص‌شان پیوسته کاهش می‌یابد. این یک عامل عینی مهمی است که به گسترش روابط اقتصادی بین کشورهای پیشرفته صنعتی و کشورهای تولیدکننده مواد اولیه یاری می‌رساند. اما نیت انحصارات در بهره‌برداری از تقسیم بین‌المللی کار به سود منافع آزمندانۀ خود ناگزیر موجب می‌شود که مسایل مربوط به تهیه مواد مورد نیاز مراکز صنعتی جهان سرمایه‌داری از منابع معدنی تشدید یابد.

یادداشت:

۱- مارکس، سرمایه، کتاب سوم، جلد ۱، پاریس، ۱۹۷۴ صفحه ۲۷۴

## جدول شماره ۲

پویایی تولید صنعت استخراج کشورهای پیشرفته سرمایه‌داری و کشورهای در راه رشد

کشورهای پیشرفته سرمایه‌داری	۱۹۳۸	۱۹۵۳	۱۹۶۳	۱۹۷۴	کشورهای در راه رشد	۱۹۳۸	۱۹۵۳	۱۹۶۳	۱۹۷۴
تمام رشته‌ها.....	۱۰۰	۱۵۰	۱۸۵	۲۳۰	۱۰۰	۲۳۵	۵۵۶	۱۲۸۰	
رشته نفت و گاز.....	۱۰۰	۲۱۵	۲۸۰	۴۲۵	۱۰۰	۳۵۰	۱۰۰۰	۲۶۰۰	
<b>میزان سهم گروه کشورها در صنعت استخراج ۱٪</b>									
تمام رشته‌ها.....	۸۳	۸۰	۶۸	۵۵	۱۷	۲۰	۳۲	۴۵	
	۷۹	۷۰	۵۱	۴۰	۲۱	۳۰	۴۹	۶۰	
<b>میزان سهم در تولید کلی صنعت استخراج (۰/۰)</b>									
نفت و گاز.....	۲۴	۳۳	۳۵	۴۰	۴۰	۵۸	۷۱	۷۵	
وسایل گونه‌های مواد اولیه معدنی	۷۶	۶۷	۶۵	۶۰	۶۰	۴۲	۲۹	۲۵	

۱- کمیت‌ها و حجم‌های تولید.

۲- جمع برای مجموع اقتصاد جهانی باختر = ۱۰۰٪



# «چای و گپ و سیاست» تقلبی هم به بازار آمد!

در کشور ما زبانی که ناشران به نویسندگان می- رسانند، تنها زیان مادی نیست. از آنجا که ما مدت‌هاست جماعت ناشر را میشناسیم و از این امامزاده انتظار معجزه امانت و صداقت نداریم، دندان‌طع را کنده‌ایم و آبپاکی بردست خود ریخته‌ایم. آنها هم مارا می‌شناسند و دندان ما را شمرده‌اند و میدانند که هر قدر هم که در «جهاندن اسب فصاحت در میدان بلاغت» تیز تک باشیم، در عرصه کار و کاسبی و مادیات کمیت‌مان سخت لنگ است، هر کار دلشان میخواهد میکنند. کتابهای ما را با اجازه و بواجازه، با اطلاع و بی‌اطلاع، با قرارداد و بی‌قرارداد یارها و بارها چاپ میکنند و به قیمت خون‌مرحوم ابوی‌شان می‌فروشند و پیشیزی هم نم‌پس نمیدهند و در این میان تنها لمن و نفرین خواننده ناآگاه نصیب ما میشود که به اشتباه می‌اندیشد مانیز کیسه‌ای به وسعت آرز ناشران دوخته‌ایم و به غلط تصور میکنند که ما را هم از این نم‌د کلاهی است!

گفتم که زیان، تنها زیان مادی نیست که زیان مادی کوچک است و زیان معنوی بزرگ. و لطمه و صدمه آن عظیم و جبرانش دشوار.

مثلا نویسنده‌ای به هر علت مایل نیست کتابی را که یکبار چاپ کرده، بار دیگر به همان صورت چاپ کند، میخواهد در آن دستی ببرد و تغییری بدهد و تجدید نظری کند.

اما ناشری که یکبار کتاب را چاپ کرده (و یا حتی هرگز چاپ نکرده) آنرا ملوک‌طوایف خود میدانند و نویسنده را داخل آدم‌هم حساب نمیکند که به او اطلاعی بدهد و از او اجازه‌ای بگیرد، و علیرغم خواست و میل نویسنده، آنرا بارها و بارها چاپ میکند. و نویسنده به جهنم، که ناشران این «کاسبان روشنفکر» و «تاجران معنویت» حتی حدود و حقوق صنفی یکدیگر را نیز، که هر بقال و قصابی خود را موظف به رعایت آن میدانند، مراعات نمیکنند و کتابهای همدیگر را «قاچاقی» و «زدکی» به شیوه افست، که در حقیقت «تیغ در کف زنگی مست» است چاپ میزنند.

این بار اولی نیست که بلا بر سر من نازل میشود، اما بار اولی است که به سبکی جدید و نوظهور نازل میشود و بقول معروف: «این جورش را دیگر ندیده بودیم!»

جزوه «چای و گپ و سیاست» را که حاوی نوشته‌های طنزآمیزی درباره رویدادهای سیاسی و اجتماعی مبین ما قبل از پیروزی انقلاب و اندکی هم پس از آن است، ناشری با تاخیر و کهنه‌شدن بسیاری از مطالب آن چاپ کرد. پس از چاپ آن را مرور کردم و چون دیدم که برخی مطالب دیگر کهنه شده و برخی مطالب رادیکران چندان تکرار کرده‌اند که سخت به ابتدال‌گراییده و برخی دیگر از موضوعها هم با تلقی امروز من از جریاناتها و رخدادهای مبین‌مان متناسب نیست و ممکن است بهانه سوء استفاده مخالفان و منافقان و معاندان انقلاب اسلامی ایران، از پس مانده‌های رژیم بکیر تابورژواک‌های و چپ‌نماها و افراطیون و کاسه‌های داغتر از آتش، شود، از ناشر خواهش کردم پیه زیان مالی را به تن خود بمالد و آن مطالب را حذف کند و مطالب تازه‌تری را به جایش بگذارد که خواننده هم زیاد مغیون نشود.

و ناشر هم چنین کرد و کتاب همین روزها بوسیله انتشارات نیل منتشر میشود.

# هوشنگ پور کریم راه‌حل‌های واقع‌بینانه مشکلات کشاورزی و مسائل روستائی ایران

(۳)

## بخش اول: مسئله مالکیت بر وسائل تولید

گفته شد که حل مسئله مالکیت بر وسائل تولید کشاورزی ناچار باید با کوتاه کردن دست زمین‌داران و سرمایه‌گذاران غارتگر بزرگ ارضی و اعاده حقوق تضییع شده تولیدکنندگان خرده‌پا و بقیه زحمتکشان روستائی همراه باشد. در نتیجه، در واحد های بزرگ و دارای تاسیسات بنیادی مدرن، نظیر واحدهای «گشت و صنعت» در اراضی زیرسدها و شرکت‌های بزرگ زراعی و دامپروری، بعد از مصادره تاسیسات سرمایه‌گذاران بزرگ ارضی، مالکیت عمومی تسجیل می‌شود و سازماندهی امور تولید بر اساس اصول شورائی و با حمایت از زحمتکشان آن واحدها و در انطباق با مصلحت عمومی مملکت صورت می‌پذیرد. اما در واحدهای کشاورزی فاقد تاسیسات بنیادی، خلع‌ید از ملاکان و سرمایه‌گذاران بزرگ ارضی باید با تقسیم زمین همراه باشد به طوری که هر یک از خانوارهای دهقانی قطعه زمین مشخصی را متصرف شوند و تحت حمایت دولت اقتصاد خرده‌مالکی خود را اداره کنند و حتی الامکان، به صورت داوطلبانه، در تعاونیها به هم بپیوندند. طبعاً حداقل مقدار زمین کافی برای معاش یک خانوار که در چنین واحدهائی به دهقانان واگذار می‌شود، در نواحی گوناگون کشور به نسبت حاصلخشی خاک هر ناحیه تفاوت دارد و به نظر می‌رسد که مساحت زمین کافی برای معاش یک خانوار بین سه تا هشت هکتار در نوسان باشد. بنابراین، با مقایسه سطح اراضی دایر کشاورزی در مملکت و حجم خانوارهای روستائی، هنوز توده کثیری از روستائیان باقی می‌مانند که از زمین و بقیه وسائل تولید کشاورزی به دلایل زیر محروم خواهند بود.

زیرا که برای سه و نیم میلیون خانوار روستائی در ایران فقط در حدود ده میلیون هکتار اراضی دایر وجود دارد که تازه قریب به دوسوم این اراضی دیم است. مثلاً در سال ۱۳۵۳، از ۱۰۴۲۰۰۰ هکتار اراضی کشاورزی (اعم از غلات، نباتات علوفه‌ای، محصولات دائمی شمر و غیر شمر و سایر محصولات سالانه)، فقط ۴۰۹۵۰۰۰ هکتار اراضی آبی و بقیه، یعنی ۶۳۶۷۰۰۰ هکتار، اراضی دیم بودند (نتایج آمار کشاورزی، شماره مسلسل ۷۲۲). در حالی که در همان سال جمعیت روستائی کشور در حدود سه میلیون و سیصد هزار خانوار برآورد شده بود. از همین آمار، با توجه به محرومیت تولیدکنندگان خرده‌پا از فنون و تجهیزات جدید کشاورزی، به خوبی پیداست که چه نسبت غیر کافی بین سطح اراضی زیر کشت و حجم جمعیت روستائی وجود دارد. طبعاً، از سال ۱۳۵۳ به بعد، بازم طی چند سال آخر حاکمیت ضدملی وضد-دموکراتیک در ایران، چنان‌که آمار و مشهودات نشان می‌دهند، آهنگ توسعه ارضی زیر کشت، با محاسبه زمین‌های نوآباد زیر سدها، از آهنگ رشد جمعیت روستائی سخت عقب مانده است. طی این آخرین سالهای فلاکت‌بار، مقداری از اراضی دایر متعلق به دهقانان کم‌زمین و تولیدکنندگان خرده‌پا به عللی و از جمله به علت خرابی قنات‌ها و فقدان الزامات فنی و محرومیت از کمکهای ممکن دولتی به اراضی‌بایر تبدیل شدند. در نتیجه، دهقانان و خرده-مالکان این اراضی، عملاً به توده عظیم «مزوران» روستائی افزوده شدند که آنان را از قدیم در نواحی گوناگون ایران «خشکه‌نشین» یا «خوش‌نشین» یا «آفتاب‌نشین» و یا «گوشه‌نشین» می‌نامیدند. حکومت سرنگون شده وابسته به امپریالیسم که به علت ماهیت راه رشد سرمایه‌داری که در پیش گرفته بود از هیچ کمکی به زمین‌داران و سرمایه‌داران بزرگ ارضی خودی و بیگانه دریغ نداشت، ابتدائی‌ترین وظایف خود را در قبال تولیدکنندگان خرده‌پا و بقیه زحمتکشان ده و ایله به فراموشی سپرده بود و در عین حال تضییقاتی نیز تعدا برای آنان ایجاد می‌کرد تا از یک طرف زمینه رسوخ بیشتر مناسبات سرمایه‌داری در جامعه روستائی را به زیان تولیدکنندگان خرده‌پا و اقتصاد دهقانی فراهم کند و از طرفی دیگر با توده عظیم آوارگان روستائی، که به شهرها سوق می‌داد، نیروی کار ارزانی را در اختیار صاحبان صنایع وابسته مواتز و بقیه سرمایه‌داران بزرگ وابسته به انحصارات جهانی قرار دهد.

به هر حال، اکنون که جمهوری اسلامی ایران مصمم به حل مسائل کشاورزی است که در راس آن حل مسئله مالکیت بر وسائل تولید قرار دارد، نمی‌توان در مقابل هزارها هکتار اراضی سابقاً دایر و یا در مقابل صدها هزار هکتار اراضی موات ولی قابل احیاء بی تفاوت ماند. زیرا اراضی دایر در واحدهای موجود تولید کشاورزی، اعم از آن که با مالکیت عمومی بر وسائل تولید، و یا به صورت اقتصاد مستقل خرده‌مالکی و یا تعاونیهای مرکب از خرده‌مالکان بهره‌بردار شوند، قدرت جذب همه زحمتکشان محروم روستائی را ندارند. حتی اگر تا این حد خوشبین باشیم که طی همین دو سه

فقط نسخه‌هایی را معتبر و متعلق بخود میدانند که آرم انتشارات نیل را داشته‌باشد. البته مرکب این دزدی آشکار و سوءاستفاده ذیلان در مراجع قانونی تعقیب خواهد شد. فریدون تنکابنی (۱۳۵۸/۱۰/۳)

سال آینده، با رشد صنایع در مسیر ملی و مستقل از سرمایه انحصارات جهانی، نیسی از این محرومان جذب خواهند شد، هنوز جذب نیسی دیگر از آنان تا مدت‌ها بعد از رشته‌های کشاورزی باقی خواهد ماند. در این صورت باید هر چه زودتر قسمت معقولی از بودجه عمومی کشور را برای سرمایه‌گذاری در رشته‌های کشاورزی و از جمله به منظور احیاء اراضی بایر و موات اختصاص داد. ولی مصرف ناگزیر چنین بودجه‌ای، صرف نظر از این که چه مقدار باشد و یا در چه مناطقی برای حفر چاه عمیق یا نیمه عمیق و یا برای ایجاد شبکه‌های آبیاری و احداث سد و یا برای مرمت و احیاء قنات‌ها و از این قبیل به مصرف برسد، از یک لحاظ به مسئله مورد نظر ما (مسئله مالکیت بر وسائل تولید کشاورزی) مربوط می‌شود. یعنی این که چنین بودجه‌ای را آیا باید مطابق سیاست کشاورزی رژیم سرنگون شده ضدملی در جهت قوت بخشیدن بخش خصوصی صرف کرد یا آن که در جهت تقویت بخش عمومی، کمک مالی و فنی به خرده‌مالکان و ایجاد و توسعه تعاونی-های مرکب از دهقانان داوطلب؛ خلاصه این که کار از دو صورت خارج نیست: در صورت اول، چنین بودجه‌ای با هر عذر و بهانه و پیچ و خمی که باشد در جهت راه رشد سرمایه‌داری و به منظور پروراندن مثنی زمین‌دار و سرمایه‌گذار بزرگ ارضی مصرف می‌شود؛ ولی در صورت دوم، در جهت تخاشی از راه رشد سرمایه‌داری و به منظور حمایت از توده عظیم زحمتکشان روستائی و تولیدکنندگان خرده‌پا و بهبود شرایط عمومی زندگی آنان.

بی‌شک، در صورت اول، نه تنها مشکلات کشاورزی و مسائل جامعه روستائی ایران بر طرف نخواهد شد، چه بسا مشکلات و مسائل جدید که بر آنها افزوده می‌شود. زیرا، آن‌عدده قلیل از سرمایه‌گذاران بزرگ ارضی که از صرف چنین بودجه‌ای، نصیب می‌برند، خواهند توانست بهره‌بردارانی از امکانات طبیعی و نیروی انسانی را در روستا عمدتاً به خود اختصاص دهند. آنان، مسلماً، در راه «کلکتیویزاسیون» در تولید کشاورزی (تجمع تعاونی مرکب از واحدهای پراکنده دهقانی یا جمع تولید پراکنده و خرده‌پای دام-پروری) و در راه سرو سامان یافتن مشکلات کشاورزی در بخشهای عمومی و تعاونی موافقی به وجود خواهند آورد؛ با استثمار زحمت-کشانی که در واحدهای تولیدی آنان اجیر می‌شوند مانع بهبود شرایط زندگی‌شان خواهند شد؛ هر جا و هر طور که بتوانند، در جهت منافع خصوصی‌شان، حتی در تناقض با مصالح عمومی و به بهانه ایجاد انواع ناگواریهای اجتماعی، مشکلات و مسائلی به-وجود خواهند آورد. در این حال، چه بسا که آهنگ رشد تولید خواربار برای مضار عمومی و حتی مواد خام مورد نیاز صنایع ملی از آهنگ رشد جمعیت بازم عقب‌تر بیفتد؛ توازن و تعادل بین بخش صنعت و کشاورزی که محتاج هدایت، برنامه‌ریزی، حمایت و کنترل دولتی است بهم بریزد و کار سرانجام-به‌وخامی بکشد که لااقل برای نسل کنونی ایران یکبار آزمون شده است.

ولی، در صورت دوم، اراضی باید متعلق به خرده‌مالکان و دهقانان کم‌زمین، چه با حفر چاه و چه با مرمت قنات و یا با احداث سد و کانال کنی، احیاء خواهد شد. دولت، روستائیان صاحبان اراضی کوچک را در هر ناحیه‌ای به ایجاد یک تعاونی از نوع مناسب همان ناحیه ترقیب خواهد کرد. مابهموقع خود، چنان‌که وعده کردیم، از این تعاونیها صحبت خواهیم کرد. ولی در اینجا به اختصار خاطر نشان می‌کنیم که تخصیص اعتبارات دولتی به این تعاونیها، خریداری محصولات آنان با نرخ تضمین شده و مقرون به صرفه، در اختیار گذاشتن برخی خدمات ممکن فنی و یاری رساندن برای دفع آفات و تحویل منظم انواع کود یا انواع بذرهای اصلاح شده و کمکهای دیگری که در جهت بهبود شرایط عمومی زندگی در روستا صورت می‌پذیرد، هزاران آواره دل‌کننده از زمین و زراعت و ده‌راکه اینک در شهرها در به‌در هستند به روستاها بازمی‌گرداند. در این صورت، چنین محرومانی که زندگی نوشده‌ای را بازمی‌یابند، به یک نیروی مهم تولید کشاورزی و به تکیه‌گاهی برای ترمیم اقتصاد فروپاشیده کشور تبدیل می-شوند. طبعاً، آنان، در عین حال، تکیه‌گاه سیاسی مهم و وفادار جمهوری اسلامی ایران نیز باقی خواهند ماند و از رشد و تکامل همه‌جانبه جمهوری در مقابل انواع توطئه‌های شوم امپریالیسم و ایادی داخلی آن دفاع خواهند کرد. همین وضع در اراضی مواتی که احیاء می‌شوند، با اندک تفاوتی، به وجود خواهد آمد. در این اراضی، واحدهای نوین کشاورزی، بر اساس مالکیت عمومی بر آنها، ساخته خواهد شد. چنین واحدهائی باید به صورت دهکده-های نوین ایجاد شوند که در آنها امور تولید و شئون اجتماعی طبق اصول شورائی و به صورت موسسات نمونه دولتی به نحوی سازماندهی شوند که بتوانند سرمشقی برای واحدهای دیگر باشند. هم‌اکنون در عده‌ای از کشورهای که پس از پیروزی جنبش‌های رهایی-بخش ملی خود راه رشد غیر سرمایه‌داری را اختیار کرده پیش می-روند و طبعاً نوسازی کشاورزی و جامعه روستائی‌شان را هم با موازین این راه رشد تطبیق می‌دهند، ایجاد و توسعه این قبیل دهکده‌های نوساز موفقیت‌های ارزنده‌ای کسب کرده است. در این قبیل کشورها، گذشته از بسیاری لحاظ دیگر، از این لحاظ هم تجاربی اندوخته شده است که می‌تواند برای ما هم آموزنده باشد. مثلاً، در الجزایر، تا دو سال پیش، در حدود هفتاد دهکده نوین ایجاد ساختند که به مسجد، مدرسه، بیمارستان، فروشگاه بزرگ و حتی به سلف سرویس بزرگ مجهزند. با این دهکده‌های نو-بنیاد، چنان موفقیت خیره‌کننده‌ای در بهبود زندگی روستائیان به وجود آمده است که دولت الجزایر در نظر گرفته است که ساختمان این قبیل دهکده‌ها را تا هزار واحد افزایش دهد (هفته‌نامه «سوکند»، شماره ۹، دوشنبه ۳۱ اردیبهشت ۵۸، مقاله «سخت‌گیریهای الجزیره»)، این قبیل نمونه‌ها را در کشورهای نو استقلال‌دیگری هم می‌توان جست که در مسیر تکامل اقتصادی - اجتماعی با تخاشی از راه رشد سرمایه‌داری پیشرفت می‌کنند.

ادامه دارد



# آقا، اجازه‌س...؟

آقا به خدا ما نبودیم. همه بودن. همه بچه‌ها، ولی ما نبودیم. اصلا آقا دلمون گرفته بود. نمی‌خواستیم بگیم، ولی می‌گیم. گریه‌ام کردیم. رفتیم خونه به مادرمون گفتیم. مادرمون خیلی ناراحت شد. آنقدر ناراحت شد. انگار وقتی که بابا از راه میاد و میگه امروز تو کارخونه دستم شکست یا پام درواومد. مث اونوقت ناراحت شد. مادرم شمارا خوب می‌شناسه. بابام میگه اون جوون چند ساله تو این محله. کسی بدی ازش ندیده. مادرم میگه یکبارچه آقا. هر کاری داری با جون بدل انجام میدی. اصلا آقا شما که کاری نکردید. شما که حرفی نزدید. ما خاطر جمع هستیم که شما کاری نکردید. اما اون معلم که همیشه تو دفتر نشسته. مدیر نه، آقا. اون یکی. ناظم هم نه. اون یکی. اونکه گاهی زنگهای ورزش میاد. گاهی زنگهای نقاشی. وقتی شما نبودید، شما مریض بودید، اومد جای شما. اونروز م همیشه اخمهاش تو هم بود. شما که همیشه می‌خندید. اخنمی کنید. آقا خودتون خوب می‌دونید اگر نخندید هم، ما دوستتون داریم. خیلی، به خدا. اون معلم اومد تو کلاس. شروع کرد به پرسیدن. چی دارید؟ چی می‌خونید؟ معلمتون چکار می‌کنه؟ و پرسید. هی از اون پرسید. از این پرسید. آقا تون چی میگه؟ چی میکنه؟ آقا تون براتون حرفهای خارج از درس هم میزنه؟ صحبت از سیاست می‌کنه؟ در... باره چه حرف میزنه؟ پرسید. هی پرسید. همه می‌گفتن آقا مون خوبه. آقا مون چیز یادمون میدی. حرفهای خوب. کارهای خوب. اونوقت پرسید آقا تون ازدولت هم حرف میزنه؟ از امام هم حرف میزنه؟ گفت چی میگه؟ گفت چی میگه؟ گفتیم میگه اگه دولت این کار بکنه خوبه، اون کار را نکنه خوبه. پرسید. باز هم پرسید. چکار میگه خوبه؟ چه کار میگه بده؟ ما گفتیم آقا مون میگه دولت باید برای مردم، برای فقیرها، برای بی‌چیزها کار بکنه، کارها را باید بده بدست مردم. مردم خودشون کار بکنن. مردم خانه داشته باشن. کار داشته باشن بیکارباشن. آقا مون میگه: امام خیلی خوبه. امام طرفدار مردمه. به فکر مردمه. ولی دولت خیلی طرفدار مردم نیست. کم طرفداره. آقا مون میگه: امام باید فشار بیاره به دولت، خیلی زیاد، تا دولت کار برای مردم بکنه. آقا مون میگه همه باید کارکنن. بیکار نباید باشه. هر که بیکاره، نباید پولبش بدن. باید کار بپش بدن. خیلی آقا مون حرف میزنه. خیلی چیز یاد ما میدی. ما بزرگ بشیم، همه‌اش کار می‌کنیم. چیز یاد می‌گیریم. فقیرها را کمک می‌کنیم. ما به آقا مون گفتیم از پول-دارها که حق فقیرها را می‌خورن بدمون میاد. ما نمی‌خواهیم پول-دار بشیم. اون آقا که اومده، هی پرسید. گوش کرد. پرسید. بعدش یک دفتر درآورد. یک چیزهایی نوشت. نوشت. تا زنگ خورد. زنگ بعد مدیر اومد. همون حرفها را پرسید. ناظم هم اومد. اونهم پرسید. بعد با هم پرسیدن. خیلی پرسیدن. ما همه‌اش یادمون نیست. مدیر ما را نصیحت هم کرد. ما وقتی که می‌ومد درباره شاه حرف میزد. می‌گفت شاه چکار کرده، ملت را پیش برده. ما را از بدبختی نجات داده! شما نباید برید تو تظاهرات! شما نباید... مث اونوقت حرف میزد. خیال میکنه ما یادمون رفته؟ ما برآشون گفتیم که شما از زندانهای زمان شاه هم برآمون گفتید. ما گفتیم شما زندان هم بودید. اما اونها گوش نکرد. ما می‌خواستیم بگیم اونجا چقدر زور میگفتن. چه جاهایی بوده. آقا شما نگفتید ما زندان بودیم ولی ما می‌دونیم. از کجا؟ بابامون گفت. گفت پنج سال پیش شمارا اومدن از سر کلاس بردن. گفت اون موقعها با هم آمد و رفت داشتید. می‌گفت که شما چقدر شکسته شده‌اید. صورتتون! پیشانیتون؟ می‌گفت آقا شما سی سالتون هم نشده. آقا بابامون راس میگه؟ شما سی سالتون نشده؟ پس چرا اینقدر پیر شدید؟ پیشونی‌تون مٹ پیشونی بابامه. پر از چین و چروک. آقا اجازه‌س؟ انگار شما پنجاه سالتون. تازه آقا اگه بابامون هم نمی‌گفت که شما رفتید زندان. ما می‌فهمیدیم. اول سال یادمون اومدید مشق‌ها مون را خط بزنید. ما دستتون را دیدیم. از دستتون پیدا بود. انگشتهاتون ناخن نداشت. شما گفته بودید که تو زندان ناخنها را می‌کشن. آره. بعضی انگشتهای شما ناخن نداشت. آخ. آقا. هر وقت یادمون می‌آفته، دلمون ریش میشه. وقتی شما تعریف میکردید، اونقدر دلمان می‌سوخت، اونقدر می‌سوخت که خدا میدونه. آقا، ناخن‌های شمارا... آره. ما می‌دونیم. اینومی‌گفتیم که مدیر که رفت، ناظم هم رفت، همون معلم موند. ما گفتیم آقا مون کی میاد؟ گفت: انشاءالله که دیگه نیما. همه گفتیم چرا؟ گفت: ولش کنید، مرتیکه بی‌دین و بی‌شعور را. ما اخمها مون رفت تو هم. هیچ نگفتیم. بعد گفت: معلم شما دین‌دوست و حسابی نداره. مرتیکه با خدا مخالفه. با امام مخالفه. با دین مخالفه. بچه‌ها گفتند: آخ. خدا جون... نه... اون می‌گفت. می‌گفت. ما آقا، دندانها مون را روهم فشار میدادیم. خیلی دلمون می‌خواست بلند بشیم، بزیم تو گوش معلمه. فحش‌های بد بپش بدیم. اما هیچ نمی‌گفتیم. بچه‌ها همه بهم نگاه میکردن. هیچکس هیچ نمی‌گفت. تا یکمرتبه نداد زد. آقا دروغه، دروغه. این حرفها دروغه. آقا مون همیشه از امام تعریف می‌کرد. آقا مون می‌گفت. امام خیلی خوبه... امام خمینی رهبره... معلمه داد کشید: خفه شو! معلمتون که می‌خورد. معلمتون غلط میکرد. معلمتون دروغ میگه. بی‌شرفه. معلمتون می‌خواست سر شما کلاه بگذاره. آقا، می‌بخشید. خیلی می‌بخشید، ما همه این حرفها را به شما می‌گیم شما خودتون خواستید. وگرنه ما غلط می‌کردیم از این حرفها بزیم. آقا خیلی می‌بخشید. آقا. آره. معلمه گفت من خودم تو دفتر با آقا تون صحبت کردم. بحث کردم. از عزا قیدش باخبرم. خودش گفته که من با همه چیز مخالفم، کمونیستم... ما اونوقت رفتیم خونه. به مادرمون گفتیم. مادرمون گفت: این حرفها دروغه. همش دروغه. معلم شما حرف نداره. بعد از ظهر که رفتیم مدرسه، همون معلمه

# جبهه متحد ضد امپریالیستی

بقیه از صفحه ۲

داده شد. در «تزه» خاطر نشان می‌شود که از زمان کنگره دوم کمترین تاکنون «مبارزه علیه ستم امپریالیستی در کشورهای مستعمره و نیمه‌مستعمره براساس بحران عمیق اقتصادی و سیاسی پس از جنگ امپریالیسم، بشدت حاد شده است.» کنگره به رشد جنبش‌رهای بخش در هند، بین‌النهرین، مصر، مراکش، چین و کره اشاره نمود و تاکید کرد تشکیل احزاب کمونیست در کشورهای شرق دارای اهمیت فوق‌العاده‌ای است.

در سند کنگره آمده است که، اگرچه ما می‌دانیم که در شرایط تاریخی متفاوت عناصر گوناگونی می‌توانند بیانگر اراده ملت برای استقلال سیاسی باشند، انترناسیونال کمونیست از هر جنبش ملی-انقلابی علیه امپریالیسم پشتیبانی خواهد کرد. در عین حال، که لحظه‌ای فراموش نمی‌کنیم که توده‌های تحت ستم تنها با یک سیاست انقلابی پیگیر که متوجه گسترده‌تر کردن هرچه بیشتر پایه‌های اجتماعی جنبش و مبارزه با عناصر سازشکار باشد، می‌توانند به پیروزی برسند، کنگره نتیجه‌گیری کرد که احزاب کمونیست شرق، «که کم‌وبیش در مراحل جنبی بسر می‌برند، باید در هر جنبشی که آنها را به توده‌ها نزدیک کند شرکت کنند». در سند خاطر نشان می‌شود «امتناع برخی از کمونیستها در مسعمرات به شرکت در مبارزه علیه ستم امپریالیستی به بهانه «حفظ» استقلال منافع طبقاتی اپورتونیس‌آمیز در بدترین شکل آنست که تنهایی تواند انقلاب پرولتری را در شرق بی‌اعتبار سازد. باید خاطر نشان کنیم که کوشش برای طرفه-رفتن از مبارزه در راه منافع حیاتی، روزمره طبقه کارگر به بهانه «وحدت ملی» یا «صلح مدنی» با دموکراتهای بورژوا نیز به همان اندازه مضر است.

این واقعیت نیز شایان توجه است که مبارزه در راه جبهه متحد ضد امپریالیستی به «افشاء نوسانات و تزلزل‌های گروه‌های مجزای ناسیونالیست‌های بورژوا» کمک خواهد کرد. وظیفه جنبش کارگری آنست که پس از اینکه «عامل انقلابی مستقلی در جبهه مشترک ضد امپریالیستی شد» قاطعانه «برای دموکراتیزاسیون حد اکثر رژیم سیاسی جهت محروم کردن مرتجعترین عناصر سیاسی و اجتماعی... در کشور بکوشد و آزادی سازمانهای زحمتکش را برای مبارزه در جهت منافع طبقاتی خود تضمین کند.» (۳)

ادامه دارد

## یادداشت‌ها:

- (۱) مجله «کمونیست»، شماره ۵، ۱۹۶۸، صفحات ۴۷-۴۹-۳۹.
- (۲) نگاه کنید به: و. ای. لنین، مجموعه آثار، جلد ۳۲، صفحات ۷۹-۷۸ و «اسناد انترناسیونال کمونیست»، ۱۹۳۲-۱۹۱۹، صفحه ۱۷۳.
- (۳) «اسناد انترناسیونال...»، صفحات ۲۵-۳۱۷.

بودیم عصبانی بشید. دستپاhton را تکان میدادید و داد می‌کشیدید: حتما توطئه تو کاره. شما سناواکی هستید. پستهای رزل! چه صدائی. تا اونوقت نشنیده بودیم. شما همیشه آروم آروم حرف می‌زدید. چطور آنقدر صداتون بلند بود. آه. وقتی اومدید بیرون، نگاهتون که به ما افتاد، لبخند زدید. انگار هیچ خبری نبود. شما آقا خیلی خوبید. خیلی. آدم مٹ شما کمه. کاش ما یک داداش داشتیم مٹ شما. کاش بابامون مٹ شما بود. خوش اخلاق. خنده‌رو. اون-وقت اون معلمه چه خوب شد نگذاشت بابای حسینی شما را بکشه. آخ. آه... زبونم را گاز بگیرم. خدا نکنه. آخ. آره آقا، شما که رفتید، اومعلمه اومد سر کلاس ما. گفت که شما را اداره خواسته. اداره فرهنگ. گفت شما باید برید. گفت فرهنگ جای آدمهای بی‌دین و مذهب نیست. ما آقا، بخدا، دوباره می‌خواستیم بگیم که شما هیچوقت حرف بد برای دین نزدید. حرف بد به خدا نزدید. پشت سر امام حرف بد نزدید. اما ترسیدیم، آقا. اون معلمه، آقا، خیلی بد اخلاقه، خیلی. شب که شد، ما به بابامون گفتیم. از اولش تا آخر. بابامون گفت: اینها کلکه، دروغه. بابامون گفت: تو کارخونه هم از این حرفها هست. هر که وارد میکن کمونیسته. بی‌دینه، می‌خوان بیرونش کنن. خیلی بده آدم را بیرون کنن. شما را که بیرون نکردن، آقا؟ راستی آقا، شما چکار می‌کنید؟ حقوقتون را می‌دن؟ آقا، فرداش که شما اومدید مدرسه، ما شما را دیدیم. بچه‌ها دوباره دادزدن. ولی ما هیچ نگفتیم. زنگ که خورد، ما تو سالن بودیم. شما ما را ندیدید. ما سلام هم کردیم. یواش. شما متوجه نشدید. آقا ما اومدیم جلو. داشتید با مدیر حرف می‌زدید. یادقوتنه؟ تو سالن؟ به مدیر گفتید: اجازه بدید برم با بچه‌ها خدا حافظی کنم.

مدیر گفت: لزومی نداره. اداره. داره؟ بچه‌ها که چیزی سرشون نمیشه. شما را هم تا چند روز دیگه فراموش می‌کنن. نه؟ آقا شما داد زدید: اقلامن برم سر کلاسشون برای آخرین بار نگاهشون کنم. اینم نمیشه؟

مدیر سرش را زیر انداخت و گفت: متاسفم، تقصیر من نیست! ولی آقا، شما که دادزدید، ما قلبمون لرزید. موهای بدنمون راست شد. آقا شما را که بیرون نکردن؟ شما سرتون را زیر انداختید و رفتید. آقا، چرا نیومدید یکبار دیگر سر کلاس؟ اقلا با بچه‌ها حرف می‌زدید. می‌گفتید اینها همه دروغه. دروغ و بی‌خودیه. آقا نکنه شما را منتقل کردن؟ هان؟ به کجا آقا؟ کاش ما هم می‌تونستیم بیایم پیش شما، اونجا که رفتید. آقا ما خیلی دلمون می‌خواد شاگرد شما باشیم. درس بخوونیم. درس بخوونیم. تا بزرگ که شدیم، مٹ شما بشیم. معلم بشیم، مٹ شما. آقا، اجازه‌س؟ آقا، بدتون نیما بگیم؟ اگه بدتون میاد، نگیم؟ بگیم آقا؟ آقا، انگار اشک تو چشمهاون جمع شده. درسته آقا؟ انگار می‌خواهید گریه کنید، آقا؟ می‌خواهید گریه کنید، آقا؟

تیرماه - ۱۳۵۸

اومد سر کلاس. چند نفر از بچه‌ها را صدا کرد. از روی کاغذ خواند. گفت برید باباها تون را بگید بیان. بچه‌ها رفتن. من را نکفت. زنگ بعد يك آقائی اومد. بلندفده. کیف بدست. اومد سر کلاس. معلمه گفت، ایشان بازرس هستند از اداره تشریف آوردن. برای ما صحبت کرد. معلمه هم ایستاده بود کنارش. هرچه اون آقاها گفت، اون سر تکان داد. خیلی حرف زد. گفت هر که از اون حرفهای معلم شما بزنه، کافره. کمونیسته. آقا ما نمیدونستیم کمونیست چیه؟ از آقاها پرسیدیم کمونیست کیه؟ چیه؟ گفت: مٹ معلم شما. یعنی کسی که با خدا بده. خدا را قبول نداره، آقا، راس میگه؟ شما خدا را قبول ندارید؟ ما میدونیم شما خدا را قبول دارید. خدا خوبه. خدا همه‌ما را آفریده. آقا هر که خدا را قبول نداره، میره تو آتیش جهنم. شما که اینقدر خوبید، مهربونید، حتما خدا را قبول دارید. حتما، شما که به جهنم... نه. زبونم را گاز بگیرم. حتما شما می‌دید بپشت. اون مرده گفت، آقائی شما میگه خدا نیس، دین نیس، امام خوب نیس. آخه آقا، شما کی گفتید دین نیس، خدا نیس؟ شما می‌گید امام خوبه. امام مردم را دوست داره. شما می‌گید اما خیلی خوبه، ما یادمونست. شما اونوقت که امام هم نیامده بود، می‌گفتید. امام خوبه. امام میاد. شما تو تظاهرات هم بودید. شما، داد می‌زدید: درود بر خمینی! شما همه جا داد می‌زدید. ما شما را تو دسته دیده بودیم. شما به ما یاد دادید داد بزیم: مرگ بر شاه! درود بر خمینی! شما به ما یاد دادید تو تظاهرات بریم. یادمون دادید کی مدرسه را تعطیل کنیم، کلاس نیایم. ما یادمونست. اصلا شما خیلی خوبید. خیلی. اونوقت اون آقاها به ما یاد داد از این به بعد زنگهای تفریح که شد داد بزیم: مرگ بر کمونیست! داد بزیم: اسلام پیروز است! کمونیست نابود است! زنگ که خورد، ماداد زدیم. داد زدیم. یک دسته بچه‌ها داد می‌زدند: اسلام پیروز است! ما می‌گفتیم: کمونیست نابود است! آقا، شما کمونیست هستید؟ اگه کمونیست هستید، ما نگیم کمونیست نابود است! آخه آقا، اگه شما کمونیست هستید، پس چرا اینقدر خوبید، اینقدر مهربونید؟ آقا، کمونیستها چه جورین؟ بی‌دین‌اند؟ خائن‌اند؟ چه جورین هستن؟ عصری که شد، زنگ خورد، می‌رفتیم خونه. تو دفتر نگاه کردیم، از پشت پنجره. دیدیم معلمها جمع شدن. شما نبودید که. بابای حسینی، بابای کربلائی. بابای احمدیان. بابای امیری... چندتا از بابای بچه‌ها اومده بودن. همه اینها تو محله دکون دارن. ما می‌شناسیم. شما می‌شناسید؟ آره. تو دفتر داشتن حرف می‌زدن. ما رفتیم جلو. گوش ایستادیم. پشت در دفتر. بابای یکی از بچه‌ها نمی‌دونیم کی بود، پرسید: شما خاطر جمع هستید؟ صدای مدیر اومد: پله خودش در همین دفتر با یکی از معلمهای ما بحث کرده. همه شاهدن.

صدای ناظم اومد: پله راس میکن. من شاهد بودم. يك صدای دیگر اومد: خوب بحث کرده باشد. مکه چی شده؟ بما مربوط نیس.

رفتم پشت پنجره، معلم کلاس چهارم بود. دوباره برگشتم پشت در دفتر.

صدای بابای یکی از بچه‌ها می‌گفت: چطور به شما مربوط نیس. صدای مدیر اومد: ما پیش خدا مسئولیم...

صدای معلم کلاس چهارم اومد: پله. ولی عقیده آزاده. صدای مدیر اومد: بچه‌ها را از راه بدر کنن هم آزاده؟

بعد صداها رفت توهم. هر کس يك چیزی می‌گفت. صداها که خوابید، صدای مدیر اومد:

- بعد از بحثی که تو دفتر کردن. ما چند وقت رفتیم تو نخشون. حالا هم معلم فرستادیم سر کلاس، تحقیق کنه...

صدای ناظم اومد: - تو همین دفتر، پیش خود ما، اقرار ازش گرفتیم که گفت من کمونیستم... خودش گفت.

صدای معلم کلاس چهارم اومد که بلند گفت: - چه خوب کاری کردید!! خیلی. شاهکاره!!

و یکمرتبه در دفتر را باز کرد و اومد بیرون، که ما کشیدیم کنار. و راه افتادیم. آقا یادمون رفت بگیم او معلمه یادمون داد، هر وقت شما را دیدیم داد بزیم: مرگ بر کمونیست! اونوقت، شما فردا که اومدید، تا بچه‌ها شما را دیدن که دارید میان، داد زدن. دادزدن: کمونیست نابود است!

ما آقا نبودیم. بخدا آقا، ما نبودیم. اون معلمه، سروصداها که کم شد، به حسینی و کربلائی و بقیه که اسمشان را خوانده بود اشاره کرد برید. برید به باباتون بگید بیاد. بچه‌ها هم دوییدن. با خوشحالی. شما که سر کلاس اومدید، ما سرمون را زیر انداختیم. یادقوتنه، بیشتر بچه‌ها هم سرشون زیر بود. انگار خجالت می‌کشیدن به شما نگاه کنن. شما سؤال کردید. هیچکس حرفی نزد. هی پرسیدند، چه خبره؟ هیچکس حرف نزد. ما می‌خواستیم شروع کنیم که اومدن زدن به در. همون معلمه با ناظم بودن.

یادقوتنه، ناظم بلند گفت: پرید دم دربیینید مردم باتون کاردارن! شما هم راه افتادید. ما رفتیم پشت پنجره. از پنجره نگاه می‌کردیم. بابای حسینی داشت داد میزد: کو اون معلم، کو، تا شکمشو پاره کنن. آخ، خدا جون، شما را می‌گفت. ما چقدر ترسیدیم. بچه‌ها دستپاشون بهم می‌مالیدند. چه هیكلی داشت.

گنده، مٹ خرس. بعضی بچه‌ها می‌خندیدن. بعضی اخم کرده بودن. بابای کربلائی داد میزد: اینجا جای این حرفها نیس. ما بی‌دین‌ها را می‌کشیم! نابود می‌کنیم! اونوقت همون معلمه رفت دم در، با اونها حرف زد. شما حرف نمی‌زدید. انگار ماتون برده بود.

نه؟ آقا، می‌بخشید. خیلی می‌بخشید. انگار ترسیده بودید. مکه نه؟ او معلمه همه را رد کرد. دست شما را هم گرفت برد تو دفتر. ما دیدیم. شما چرا هیچ نگفتید؟ چرا فقط نگاه میکردید؟ چقدر مظلوم شده بودید؟ ما از کلاس دویدم پائین. دم دفتر، دیدیم شما را. جوشی شده بودید. داد می‌زدید: اینجا چه خبره؟ چی می‌گذره؟ چرا مرا در جریان نمی‌گذارید؟ از لای در نگاه کردیم.

صورت شما سرخ شده بود. سرخ سرخ. ما تا اونوقت ندیده



# پیچان

## تفسیری بر یک شعر نیما

زن هرجایی قطعه‌ای است که در گردش ابیات آن، نیما از مدار وزن آغازین شعر بیرون میزند - اولین نافرمانی از دستور خویش - و طرفه‌تر آنکه تغییر وزن را در تمامی ابیات ادامه میدهد و یابد دیگر سخن محتوای سرکش شعر، در تنگنای یک وزن نمی‌گنجد و اگر دمی به یک منزل فرود می‌آید اما سکنارها بهمان جای نخستین بر نمی‌تابد. این یا آن، حاصل آنکه با شعری روبرویم که تنها دو بیت آن بر هم انطباق کامل وزنی دارد. گویی جان دگر دیسی کننده شعر، در رشد پیاپی تن یکایک پوسته ناموزونی را میشکافد و پیش می‌رود و تا در آخرین بیت که در بستر راحت خویش قرار می‌گیرد.

آمیختگی اوزان، در زن هرجایی نه هوسانه است و نه از سر ناتوانی. تفتنی در کار نیست چه پیچ و تاب ایلیاف گونه‌گونه‌ای که دریافتن اندام شعری چنین همبسته می‌بایست بکار رود بالطبع پاسخگوی این چندوزنی است که در پایان گفتار با آن آشنا خواهیم شد، و سخن از ناتوانی گوینده گفتن نیز سعی بیپوده است. چه بپس و پیش کردن پاره‌ای کلمات و افزودن و کاستن یکی دوازده پیش‌یا اقتاده شعر میتوانست شعر «منظمی» باشد. سهلترین کار برای آموزگار این اوزان از آن دست که مورد عنایت بیشتر متقدمان و خوانندگان عادیست، اما چنان ساخته‌هایی پسند نیما نبود، مردی که در تمامی عمر تنها آن وزن و واژه‌های رارج نهاد که دربرگیرنده اندیشه و الایش بود نه جز آن و چنین است که غرایب وزن و پنهان ماندگی عطر اندیشه، معصومیت و شکوه زن هرجایی را در جایی یگانه و دور از دسترس نهاده است: سر نوشت بیشتر گنجینه‌های نیمایی که تاکنون نامکشوف مانده‌اند.

فاروانی حاصل از آمیختگی اوزان، ما را بر سردرگم معانی درنگ میدهد و این مرا خوش می‌آید، چه هم شکر دی آگاهانه است و هم آزمایش دشوار تغییر وزن در یک شعر، شعری کوتاه راه پنحو شکفت انگیزی بتجربه می‌نشانند و ذوق‌های لنگ و خسته به‌پسندند یانه و گوش‌های معتاد به نواخت‌های مکرر بخواهد یانه، نغمه پیوسته جوشان شاعر که خموشانه آغاز شده پیر و زمندانه پایان می‌گیرد.

اینک یکبار به روخوانی شعر بپردازیم:

همه شب زن هرجایی

بسرانگ می‌آمد.

چو می‌آمد اوسراغ من خسته

بود بر سر پنجره‌ام

یاسمین کی بود فقط

همچنان او که می‌آید بسراغم، پیچان.

در یکی از شبها

یکشب وحشت‌زا

که در آن هر تلخی

بود پاپرجا

وان زن هرجایی

کرده بود از من دیدار،

گیسوان درازش - همچو خزه که بر آب -

دور زد بسرم

فکنید مرا

بزبونی و در تک و تاب.

هم از آن شبم آمد هر چه بچشم

همچنان که سخنانم از او

همچنان شمع که می‌سوزد با من بوتاقم، پیچان.

در اولین دیدار از شعر، چنین بر می‌آید که: شب، یکپاره شب از شبان ناگسسته نیمایی است و قصه همچنان در شب می‌گذرد، نیما، شهرزاد این هزار و یکشب‌های بی‌سپیده‌مان در قاب رهایی جان خویش و هزاران جان جانان و خسته از تلخکامی‌ها لب بسخن میکشاید و قصه‌های کوتاه نقل میکنند که دامنه‌ای دراز دارد:

زنی هرجایی هر شب بسراغ گوینده می‌آمده تا سرانجام در تک یکشب هراسبار بر او دست یافته و هم از آن شبست که همه چیز بچشمان شاعر دگرگون می‌آید همین و همین. البته این برداشت پرسش‌هایی را در پی خواهد آورد: این زن، این شبرو سنج کیست؟ یاسمین پیچیده‌ها در پیچه راجه مناسب با این گفتار که از آن یاد میشود؟ چرا زن با گیسوان سبز خزه‌گون شاعر را می‌فکند؟ در آمیزش یا او چه جادویی نهفته است که جهان را در نقش دیگر بچشم می‌آورد؟ میان سخنان شاعر با آن زن و شمع و اشیاء دیگر چه پیوندیست؟ نگاهی آرامتر، شعرا دیواره می‌نماید: و مصرع که بخش نخست از همه شب تا بسراغم پیچان است و بخش دوم از در یکی از شبها تا بوتاقم پیچان که اگر در نیمه اول بخش دوم یا نیمه میانی شعر باز قافیه‌هایی بکار گرفته شده ولی (وقایع اساسی... راغم و... تاغم که ردیف پیچان چون گل میخی تا کیدشان کرده نشان میدهد که در این غزل یا تغزل، تکیه نیما بر همین واژه پیچان است که کلید دریافت شعرا نیز به‌مهرا دارد.

نیما در آغاز شعر و بهنگام اولین آشنایی و معارفه با زن و دید رنگ پس از افزودن صفت هرجایی بدو، قبح این انتساب را با گفتن همه شب... بسراغم می‌آید می‌گیرد: زنی که هر شب بدیدار یک تن برگزیده می‌رود هرجایی نیست، پس گوینده را از واژه هرجایی باید یافت دیگری باشد که می‌بایدمان دریافت.

و اما دیدارهای شبانه، از راه پنجره صورت می‌بندد که نیما همیشه مرد کنار پنجره است و گویی زندانی قلعه‌ایست که تنها با دریچه‌ای به جهان خارج راه دارد و اگر محبوس نیست بمیل خود در جهان بیرون بسته است که: رغبتش نیست بدیدار کسی. (درفرویند)

اما پنجره اطاق اونه تنها روزی برهایی برای خود شاعر که پناهگاه همه خسته بالان تشنه روشنایی نیز هست، پنجره میعادگاه جانهای خسته و محل تلاقی اندیشه‌های گوناگون است. در زن هرجایی نیز روزی اگر هست پنجره‌ایست که بوته یاسمینی کی بود با پیچ و تاب چون خرام آن زن بهنگام آمدن بر سر آن آریخته، یگانه پیچ و تاب که تا آن دم از محیط پیرامون خود را به چشم شاعر کشانیده است:

چو می‌آمد اوسراغ من خسته

بود بر سر پنجره‌ام

یاسمین کی بود فقط

همچنان او که می‌آید بسراغم، پیچان.

و با این پیچ و تاب و با استنشام عطر تلخ یاس کی بود، ما دومین نشانی ملاقات کننده ناشناس را از نیما دریافت میکنیم اما هنوز پراز او دست نیافته‌ایم تا در شبی هراسناک و انباشته از تیرگی که تلخکامیها نیز در آن ریشه‌های استعمار دوانیده‌اند که بازار راه میرسد و

گیسوان درازش - همچو خزه که بر آب

دور زد بسرم

فکنید مرا

بزبونی و در تک و تاب

شب، شب پیوند و پیروزی است. سرشاعر در کمند گیسوان زن، گرفتار می‌افتد، در چنبر گیسوان بلند و سبز چون خزه و آمیزشی عجیب، چون نبرد تن‌به‌تن در می‌گیرد، کشمکش فزونی می‌یابد اما زن، شاعر در تب و تاب اقتاده‌ها سرانجام بزبونی می‌افتد و بر او فاتح میشود و این پایان کار است و شکفتا که در این پیوند یا مبارزه آنچه بکار گرفته شده تنها سر نیست و گیسویی که چون دیدار کننده زنیست، سلاح دلربایی او گیسو و چون می‌زبان مردیست شاعر، آنچه را در این جدال مهر آمیز دارد سرخویش است: خانه اندیشه، آری سخن از برخورد و تماس دواندیشه است که قویتر فایق می‌آید.

جرقه‌ای در قاریکیها می‌درخشد، شمعی در این نقطه روشن میشود. بهتر ببینیم: شبها، همه شب، اندیشه‌ای بسراغ شاعر می‌آید او را دوره میکند، بسر او هجوم می‌برد و تارهایش را بگرد آن می‌تند تا او را از پای درمی‌آورد و بر او غالب میشود: اندیشه‌ای جهان شمول همه جا گرد که بهر جایی تعبیر میشود اندیشه‌ای زایا که زن زاینده مظهر آنست، اندیشه‌ای سرسبز و فراخ دست‌ماننده گیسوان بلند خزه‌گون اندیشه‌ای راهنما که چراغ، شب‌زدگان تنهای تلخ-کام است: شمعی چون آفتاب و شاعر زمین خورده‌ای که اندیشه با او جفت شده در کیچی شکست‌چونان همه، پهلو انان شکسته از تقدیر چشم حقیقت‌بینش روش میشود:

هم از آن شبم آمد هر چه بچشم

همچنان که سخنانم از او

همچنان شمع که می‌سوزد با من بوتاقم، پیچان

جهان و هر چه در او هست را چنانکه باید می‌بیند: پیچان که در تار و پود این پیچندگی پیچیده سوزش نیز پنهانست:

همچنان شمع...

پس شایسته است که شعر را بدینگونه در نظر آوریم:

هم از آن شبم آمد هر چه بچشم، پیچان و سوزان  
همچنانکه سخنانم از او پیچان و سوزان  
همچنان شمع... با من، بوتاقم، پیچان و سوزان  
و بنگریم چه مایه دقت در گزینش واژه پیچان بکار رفته که چون آینه‌های چندبر تصویرهای متعدد چهره‌ای یگانه را در خود دازد و مینمایاند و در عبور از معانی گردنده، مشکل تابدار بافته و همبسته با حرکتی که در جان لغت پیچان متصور هست بسرشت اشیاء و طبیعت و آدمی پهلو می‌زند.

آری آنکه از این پیش فقط یاسمین کی بود را پیچان می‌یافت که از دریچه‌اش آویزان بود اکنون به جنگل بیکرانه انبوهی از پیچک‌های کی بود می‌نگرد که به همه چیز شاخ و برگ دوانیده، بر جان و دیدگاه و پیرامون او و همگان بر حقه سر به مهر هستی این بسته ناگسسته همبسته، این بزرگ دشوار درهم بافت و گیاهی که ریشه در غم دارد ناگزیر گل‌های کی بود می‌آورد و عطر تلخ می‌پراکند. اما نیما زود از کلیات بازمی‌گردد و اشاره به نزدیک می‌کند:

همچنان که سخنانم از او

همچنان شمع که می‌سوزد با من بوتاقم، پیچان که تفسیری است بر کلاف دشوار و پیچیده بیانش که با او اندیشه آمیخته، تعبیری است از آن سوز و روشنگری که چون شمع در جان و زبان دارد، کلام دیگری

است از تاب و تپی که در تنهایی شبان با او است. اینک که زن هرجایی را چون عطر دلپذیر اندیشه‌ای که نیم‌شبان بسراجه شاعر می‌لغزد و هیچ ظرفی را جز جان او بر نمی‌گزیند، استنشام کرده‌ایم، هنگام آنست که از راه - های رفته باز گردیم و باز در کنار زن هرجایی بنشینیم، در کنار زن روسپی، که اگر زشتی و قباحتی در کار است در ارباطات و مناسبات است نه در جان اشیاء و آدمی، بدیها بر رسته نیستند، و ایسته‌اند. آری زن روسپی رابه تفکر بنشینیم که اگر چنین نکنیم از واقع‌گرایی های شعر نیمایی بدور افتاده‌ایم: درست است که اندیشه‌ای شاعر را می‌پیچاند و می‌افکند و جهانی را از دریچه تنگش بدرون می‌آورد. ولی نخستین‌اخر اولین شمع راهنما، ساده‌ترین پیچ و تاب راهکشا برای او تفکر بر پریشان احوالی زن روسپی است، سیاه‌روزترین فرد آدمی که در پهنه زیست‌نه تنها گوه‌رجان که مرورید تنش نیز بغارت می‌رود، زن هرجایی بهانه بیداری چشمان نزدیک بین شاعری است که جز یاسی کی بود منظر دیگری بر دریچه ندارد و گل‌های کی بود دیگری را نمی‌شناسد. شاعر اگر تنی خسته و روانی ترسیده دارد اما با ابعاد بزرگ خستگی‌ها و ترس‌های بیرون از چارچوب اطاعتش آشنا نیست و به تاب و تپی پیش از شمع جان و وثاقتش نمی‌اندیشد. اما زن هرجایی او را با درد آدمیان پیوند می‌دهد. زن هرجایی، شوریده حالیش را با پریشیدگی گیسوان خزه‌خویش به چشم‌شاعر می‌کشاند بسر او می‌ریزد تا شاعر آشفتگی رانه فقط در شاخ و برگ و ساقه یاسمین که در گیرو دار تلافی‌های گره‌دار انسان با انسان و در این هنگامه خوف و پاپرجایی تلخی و تیرگی بشناسد و اندوهی این چنین است که گوینده را از ریشه می‌لرزاند و آشنایی باغم یکتان او را بسوزسزایا و جوادانه‌ی درد آشنایی و قیام روشنگری می‌رساند.

همچنان شمع که می‌سوزد...

بدین گونه نیما، در متن شبی وحشتناک در میعادگاهی محقر به پیوند آنچنانی شاعر با یک روسپی، شکوهی در حد آمیختگی تن و روان صورت و معنا، قالب و محتوا و حلول حقیقت در آدمی می‌بخشد، سرمشق آن کسان که طفلانه بستر دوست‌داشتن را به بی‌هنری می‌آیند. گرچه گفتگو از بافت شعری نیما فصلی جداگانه می‌خواهد ولی دریغ است که بی‌فرودی در هماهنگی واژه‌های زن هرجایی از آن بگذریم چه در زمین‌هایی از چند نمونه برجسته شعر زمانه است. در زن هرجایی هیچ واژه‌ای، بیپوده، سر-گردان یا بی‌مأموریتی نیست و بدین سبب پیروزی لغات پس از انجام مأموریت به چشم می‌خورد نه پس از آن یا بدیگر سخن لغات در نخستین برخورد نارسا، ناهنجار، درشت و ناتراشیده و سقط جلوه می‌کنند: زن هرجایی، سراغ، فقط، خزه. حال آن که این لغات سمت دارند، باری از احساس و اندیشه با خود حمل می‌کنند، وزن دارند، رنگ دارند و با وزن دادن و وزن گرفتن و رنگ داد نورنگ پذیرفتن از لغات دیگر محموله خویش را تا مقصد می‌برند و از همه زیباتر آن که مقصد یا مرکز یا نتیجه نیز چنین بازتاب و بازگشتی را تا کوچکترین آحاد شعر دارد: گلبول‌های خون است که بسوی قلب می‌رود و قلب است که آنها را تا سر انگشتان دست و پا و سر و سایر اجزاء تن بر می‌گرداند.

در زن هرجایی همه واژه‌ها جز شمع - که ابری از دود بر آن متصور است - رنگی تیره دارند و شمع نیز اگر روشناست برای تناسب با شب و اندیشه و سوختگی و پیچ و تاب است و حتی رنگ خزه نیز از این تیرگی مستثنی نیست، آنچه را که قدما مراعات نظیر می‌نامیدند و از آن تنها استفاده‌ای در حد استخدام کلمات مناسب حال و هوای یک مصرع برای مصرع دیگر می‌کردند و بزحمت این هوا-داریها و گسترش به بیت بعد یا کل شعر می‌رسید در این شعر به اعجاز می‌رسد:

شب، پرهول و دلپره‌آور

زن هرجایی (چه مظهر اندیشه باشد یا در جای خود) بیقرار و در بدر و یا در راه.

گوینده، خسته و شب‌زنده‌دار و بی‌آرام

یاسمین کی بود پیچ در پیچ

وحشت، وهم انگیز، تکانه

تلخی، درهم فشارنده

گیسو - پریشان، تابدار

خزه، موج، تار تار، دام افکن

دور زدن، گردیدن، محاصره کردن

تک و تاب، تلاش و کوشش

شمع، سوزان، تابان، کاهیده

سخنان، پرتاب، همبسته، دشوار

و به اینها بیافزاییم وزن پر پیچ و تاب شعر را که تراویده از معناست و لغزاست و این است گرداب منظومه اندیشه که پیچان کانون آن و ستارگان خاموش کلمات اقرار آنند.

### هفته نامه

## اتحاد مردم

ازگان اتحاد دموکراتیک مردم ایران

تهران، خیابان سزاوار شماره ۱۸۹

تلفن ۶۴۴۳۸۴

چاپ کاویان